

تولیدات کشاورزی ارجحیت نداشت، و از سوی دیگر ساختار تولید چنان بود که قابلیت انکشاف زیادی هم نداشت. به شماری از این نکات باز خواهیم گشت. یکی از پیامدهای وجود چنین وحدتی این بود که به هر منطقه خودکفائی نسبی و بی‌نیازی نسبی از دیگر مناطق می‌داد، و به این ترتیب، تجارت بین مناطق مختلف را کند می‌کرد. بعلاوه وجود چنین جوامع نسبتاً خودکفا، اگرچه خود نشانه عقب‌ماندگی امکانات ارتباطی (برای نمونه راه‌ها) بود، این عقب‌ماندگی را تداوم می‌بخشید. ناچیز بودن مبادله بین مناطق مختلف، ضرورت پیدائی و گسترش شبکه‌های ارتباطی را منتفی می‌ساخت. تا آنجا که به تولیدکننده مستقیم مربوط می‌شد، اگر چنین خودکفائی نسبی از بیرون مورد هجوم قرار نمی‌گرفت، قابلیت فراوانی برای بازتولید خویش داشت. تداوم این امر فرایند جدائی تولیدکننده مستقیم را از ابزارهای تولید کند کرد. البته وقتی در برابر سرمایه‌سالاری و بخصوص تولیدات ماشینی قرار گرفت، از درون فرو پاشید؛ چون صنایع دستی این چنین منطقه‌های خودکفائی، توان دفاع از خویش نداشتند و نابودی‌شان برابر بود با سقوط ناچیز زندگی تولیدکنندگان روستا، که در شرایطی ترجمان بیرونی خود را در جنبش‌های دهقانی می‌یابد و در شرایطی دیگر در مهاجرت گسترده از روستا. از سوی دیگر، اگر همچنین در نظر داشته باشیم که تداوم چنین وحدتی، که موجب کندی سیر رشد مبادله و تجارت هم می‌گردد، به‌نوبه خود باعث ناچیزی سرمایه تجاری انباشت شده خواهد گشت. این دو پیامد، توأم، پیدائی و رشد مناسبات سرمایه‌سالاری را به تعویق می‌اندازد.

در مورد ایران در قرن نوزدهم، بسیاری از عواملی که برشمرديم در اقتصاد ایران حضور دارند.

اولاً، به‌هر ترتیبی که سطح رشد نیروهای مولد در اقتصاد را تعریف و تبیین کنیم، چه از طریق بررسی گستردگی تقسیم‌اجتماعی کار و چه با توجه به سهم نسبی سرمایه ثابت (مثلاً ماشین‌آلات) و سرمایه متغیر (کار) در تولید، تردیدی نیست که نیروهای مولد در اقتصاد ایران رشد ناچیزی داشته‌اند. طبیعتاً به‌علت فقدان داده‌های آماری، تعیین دقیق سهم هریک در تولید، یا به دیگر سخن تعیین دقیق ترکیب سرمایه ناممکن است، ولی البته امکان دارد که براساس شواهد موجود بررسی کنیم که تولیدکننده مستقیم علاوه بر نیروی کار خویش از چه ابزاری استفاده می‌کرده است؟

تصویر به‌دست آمده بی‌گمان تصویری تقریبی خواهد بود، ولی به باور ما تصویری است که به واقعیت اقتصاد ایران نزدیک است.

ثانیاً، وقتی به امکانات ارتباطی نگاه می‌کنیم، حتی با استانداردهای خاورمیانه هم ایران اوضاع بسیار نابسامانی دارد. برای مثال، در شرایطی که مصر در ۱۸۵۳، ترکیه در ۱۸۶۷، لبنان و سوریه در ۱۸۹۴ و سودان در ۱۸۹۸ به‌طور جدی ساختن راه‌آهن را آغاز کردند و در این دوره بخشی از راه‌آهن خود را در اختیار داشتند، ایران می‌بایست تا ۱۹۳۸ برای اولین خط آهن خود صبر کند. تا سال‌های ۱۹۲۰، ایران فاقد جاده شوسه به معنای اقتصادی آن بود و به‌ویژه در طول قرن نوزدهم وضع راه‌ها نه تنها بهبود نیافت بلکه وخیم‌تر هم شد. از سوی دیگر، از جمله به‌دلیل شرایط جغرافیائی، غیراز قسمتی از رودخانه کارون، رودخانه‌های دیگر ایران قابل کشتیرانی نبودند و حتی در مناطق مسطح هم هیچ‌گونه کوششی برای حفر کانال‌های کشتیرانی به‌عمل نیامد. کمبود امکانات ارتباطی که نتیجه کندی سیر مبادله در اقتصاد ایران بود به‌نوبه خود موجب تداوم و تشدید آن هم شد.

ثالثاً، شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد بخش قابل‌توجهی از روستائیان قسمتی از امکانات خود را در کنار کار اصلی‌شان که کشاورزی بود صرف تولیدات صنایع دستی می‌کردند. برای نمونه، در حول و حوش همدان «قالی زیادی تولید می‌شد، ولی هیچ قالی در شهر تولید نمی‌شد. قالی به‌طور کلی توسط روستائیان و عشایر تولید می‌شود»^۱ در حوالی اراک، در دهی به‌نام اینجدان که فقط ۱۶۰۰ نفر جمعیت داشت علاوه بر کشاورزی پر رونق «۲۵۰ دار قالی‌بافی هم وجود داشت»^۲ و یا در ده چنار، در همان منطقه که فقط ۸۰ خانوار جمعیت داشت ۲۰ دار برای قالی‌بافی وجود داشت.^۳ در جنوب اراک، در دهی به‌نام گویلی که ۶۰ خانوار جمعیت داشت، ۲۵ دار قالی‌بافی بود.^۴ در ده‌های اطراف گلپایگان قالی زیادی بافته نمی‌شد، ولی بسیاری از خانوارهای روستائی پشم‌ریسی می‌کردند و نخ‌ها را به قالی‌بافان حومه اراک می‌فروختند.^۵ کنسول وود از آذربایجان گزارش کرده است که «خانه یا

۱. رابینو: «تجارت کرمانشاه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

۲. پریس: «مسافرت به یزد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۶۱.

۳. پریس، همان، ص ۶۱. ۴. پریس، همان، ص ۵۶. ۵. پریس، همان، ص ۵۴.

مغازه‌ای نیست که یک یا دو دار نداشته باشد. داشتن این دارها نه تنها منبع درآمدی برای بافندگان است بلکه طبقات فقیر مخصوصاً پسر بچه‌ها را به کار می‌گیرد. ...^۱ آقای مک‌لین در گزارش خواندنی‌اش آورده است که «بخش اعظم قالی ایران در منازل بافندگان تهیه می‌شود. زن‌ها و کودکان هم بافندگی را انجام می‌دهند.»^۲ او همچنین افزوده است که «این دارها که در منطقه وسیعی پراکنده‌اند قابل بازرسی نیستند، چون اکثریت بافندگان در دهکده کوچک و دورافتاده زندگی می‌کنند و علاوه بر مسئولیت کار خانه، بافندگی را فقط به این صورت می‌توانند انجام دهند.»^۳ در گزارشی که در اوائل سال‌های اولیه قرن بیستم تهیه شد، آمده است که در ۱۵۰ ده، در دور و اطراف اراک بیش از ۵۰۰۰۰ دار قالی‌بافی در خانه‌ها وجود دارد که کلاً ۱۰۰۰۰ نفر را به کار گرفته است.^۴ بنا به مشاهدات آقای ویلسون، در ناحیه قره‌باغ در آذربایجان «ریسندگی و بافندگی البسه و قالی و غیره تقریباً در تمام خانه‌ها معمول است.»^۵ البته وقتی به صنایع دستی خانگی که درگیر تولید پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی بودند می‌پردازیم، باید توجه داشته باشیم که از رقابت کالاهای وارداتی به این بخش از زندگی اقتصادی روستائیان لطمات زیادی وارد آمد و فقط در مناطقی باقی ماند که از مراکز مهم تجارتي، که مراکز عمده توزیع منسوجات وارداتی بودند، فاصله داشت. با این همه گستردگی این بخش از کارهای تولیدی حتی از قالی هم در میان روستائیان بیشتر بود. مرور ما از شواهد موجود، نکته‌مان را روشن خواهد نمود. کنسول لاوت، که در اوائل سال‌های ۱۸۸۰ در استرآباد کنسول بود، گزارش کرده است که روستائیان، و مغازه‌داران کوچک و به‌طور کلی طبقات و اقشار فقیر، لباس‌هایی می‌پوشند که منحصر به همان ایالت است: «پیراهن کوتاهی از پنبه که در دهات با همان وسایل بافته می‌شود که برای بافتن ابریشم مورد استفاده قرار می‌گیرد. بافتن ابریشم در فصول معینی از سال، اشتغال عمده روستائیان است. روی این پیراهن چیزی شبیه به یک کت می‌پوشند که آن را الخلک یا لیجه می‌نامند و معمولاً به رنگ‌های

آبی و قرمز است و از ابریشم. لیجه هم در منازل بافته و رنگ‌رزی می‌شود. ...»^۱ چند سال بعد، در اواخر سال‌های ۱۸۸۰، بنجامین که اولین سفیر آمریکا در ایران بود نوشت: «در گیلان و مازندران همه خانواده‌ها درگیر پرورش کرم ابریشم هستند. بخش عمده ابریشم تولید شده اصلاً روانه بازار نمی‌شود بلکه توسط زنان به‌صورت پارچه زمختی درمی‌آید که برای دوختن پیراهن، شلوار، دستمال و امثالهم استفاده می‌شود. در دیگر مناطق که تولید ابریشم به فراوانی گیلان و مازندران نیست، هر تولیدکننده ابریشم بخشی از ابریشم تولیدشده را برای مصرف شخصی برمی‌دارد. ...»^۲ باید اشاره کنیم که وحدت کشاورزی و صنایع دستی فقط محدود به مناطق روستائی و دورافتاده نبوده است. شواهدی داریم که نشان می‌دهد حتی در بعضی از شهرها هم شماری از آنان که عمدتاً در صنایع دستی شاغل بودند، برای گذران زندگی در حول و حوش شهر قطعه زمینی داشتند و یا برای زمیندارانی که زمین داشتند کار کشاورزی می‌کردند. برای نمونه، کوزونتسوا گزارش کرده است که در شیراز، ساکنین «نه فقط به کار تجارت و صنایع دستی می‌پردازند... بلکه درگیر تولید میوه‌جات، سبزیجات، گل، تنباکو و تریاک هم هستند. ...»^۳

به این ترتیب، بر این اعتقادیم که یک ضرورت و جبر اقتصادی این ساختار تولید و اشتغال را در اقتصاد ایران تعیین می‌کرد. به‌سختی دیگر، اگر در مناطق روستائی بدوی بودن تکنیک‌های تولید، اجحافات لجام گسیخته دولت و زمینداران، گذران زندگی را بدون درآمدهای اضافی صنایع دستی غیرممکن می‌ساخت، در شهرها نیز آنانی که درگیر تولید صنایع دستی بودند، تقریباً به‌همان دلایل بدون درآمدهای اضافی تولید کشاورزی قابل به ادامه حیات و بقا نبودند.

صنایع دستی و خانگی این حُسن را برای این بخش از جمعیت ایران (که ناگفته روشن است که بخش فقیر و نادر جمعیت بودند) داشت که اولاً، برای دستیابی به فرآورده‌های تولیدی آن‌ها را از بازار بی‌نیاز می‌ساخت، و مشکلات کمبود نقدینه

۱. لاوت: «تجارت استرآباد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۲، جلد ۷۱.

۲. بنجامین: ایران و ایرانیان، لندن، ۱۸۸۷، ص ۴۱۸.

۳. کوزونتسوا: ساختار اصناف در اوایل قرن نوزدهم، مسکو ۱۹۶۲، بخشی از این بررسی در کتاب عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران آمده است، ص ۲۸۵.

۱. وود: «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۲. مک‌لین: «گزارشی در باره شرایط...»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۹۵، ص ۳۳.

۳. مک‌لین، همان، ص ۳۳. ۴. نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ص ۳۰۲.

۵. اس. جی. ویلسون: زندگی و سن ایرانیان، لندن، ۱۸۹۶، ص ۱۲۹.

(پول) را کاهش می‌داد و بعلاوه مازاد بر مصرف می‌توانست در بازارهای محلی فروخته شود. پول به دست آمده هرچند ناچیز، برای خرید آنچه که خود قادر به تولید نبودند، مصرف می‌شد. بسته به این که کدام یک از دو وجه، جنبه غالب را داشت، تولید برای خودمصرفی یا تولید برای بازار، پیامدهای متفاوتی از آن منتج می‌شد. اگر تولید برای بازار عمده‌تر بود، که ما دلایلی در اختیار نداریم که در ایران غیر از صنایع دستی قالی‌بافی، در دیگر موارد این چنین بوده باشد، پیامد آن، عمیق‌تر شدن تقسیم اجتماعی کار و رشد تجارت و مبادله کالاها در بازار و نهایتاً تولید کالائی می‌توانست باشد که در ادامه خود وقتی با جدائی تولیدکننده مستقیم از ابزار تولید همزمان می‌شد و جوش می‌خورد، به پیدایش و رشد مناسبات سرمایه‌سالاری فرا می‌روید.

به هر ترتیب، شماری از ناظران اقتصاد ایران در قرن نوزدهم به این وحدت توجه کرده‌اند، ولی هرچه که به آخر قرن نزدیک‌تر می‌شویم، چنین اشاراتی کمتر می‌شود. در ۱۸۱۷ جانسون راجع به فارس نوشت که «هر خانواده‌ای البسه مورد نیاز خود را خود تولید می‌کند»^۱ سال‌ها بعد، کنسول جونز از آذربایجان گزارش داد که پارچه‌های ماهوت وارداتی در بین طبقات پائین بازاری ندارد، چون آن‌ها «ماهوتی را که خود با دوک‌های خانگی می‌بافند استفاده می‌کنند»^۲ استوارت که در دهه ۱۸۸۰ در خراسان مسافرت کرد، گزارش داد که در دهات حومه قاین «در مقایسه با دیگر نقاط خراسان، درصد بیشتری از جمعیت درگیر صنایع دستی هستند»^۳ دلیلی که خود استوارت ارائه می‌دهد این است که آن منطقه قادر به تولید غلات کافی برای سیر کردن جمعیت نیست و باید از دیگر نقاط (برای مثال سیستان) غلات وارد کند. وضعیت مشابهی در دیگر نقاط ایران هم وجود داشت که ناکافی بودن تولیدات کشاورزی، جمعیت را به سوی تولیدات دستی بیشتر سوق داد. برای مثال، کنسول مید از جنوب ایران گزارش کرده است که در دهه آخر قرن نوزدهم «واردات نخ و قیطان دوبرابر شده است، چون خرابی محصول دو سه سال متوالی روستائیان را مجبور

کرده است که برای گذران زندگی ریسندگی پیشه کنند...»^۱ همزمان با مید، ویلسون هم بر این باور بوده است که «نخ‌ریسی و بافندگی پارچه‌های لباسی، قالی و دیگر منسوجات در سرتاسر ایران به‌عنوان صنایع خانگی مرسوم است... ابریشم و پشم گاهی اوقات روی چرخکی رشته می‌شوند که آن را با دست می‌چرخانند. شیوه‌ای که بیشتر متداول است، استفاده از چرخ ریسندگی است که ریسنده روی زمین می‌نشیند و به کمک دست و پای خود نخ می‌ریسد...»^۲

در همان دهه، کنسول پریس از ایالت یزد گزارش کرده است که علاوه بر پارچه پنبه‌ای سفید، در آن ایالت پارچه پنبه‌ای زردرنگی هم بافته می‌شود که «تماماً در خود ایالت توسط پارسی‌ها مصرف می‌شود. این پارچه‌ها را خود پارسی‌ها، نخ‌ریسی کرده می‌بافند و خودشان هم از آن‌ها لباس می‌دوزند»^۳ در استان کرمان، پریس از دهات زیادی گذشته است که زنان مشغول «بافتن نوعی پارچه پنبه‌ای بودند که فقط مورد استفاده خودشان قرار می‌گیرد»^۴ تامسون در گزارشی که راجع به اوضاع سیستان نوشت، کوشید برای دولت متبوع خود (انگلستان) توضیح دهد که چرا فرآورده‌هایی نظیر چای، قند و شکر، شمع و پارچه‌های پنبه‌ای در آن ایالت فروشی ندارد: «مردم این منطقه به آن حد فقیرند که برای این فرآورده‌ها تقاضایی ندارند. آن‌ها لباس‌های خود را خود می‌بافند و چای هم نمی‌نوشند...»^۵

حالا اجازه بدهید که مقوله وحدت کشاورزی و صنایع دستی را از دیدگاه دیگری بررسی کنیم. برای این منظور، به پیامدهای چنین وحدتی خواهیم پرداخت. ابتدا به ساکن، اگر حدس ما در باره وجود چنین وحدتی درست باشد، خودکفائی نسبی مناطق گوناگون مانع شکل‌گیری یک بازار ملی می‌شود و فقدان بازار ملی هم، به عقیده من، خود را در اختلاف قیمت‌ها نشان می‌دهد. بر این عقیده‌ام که اگر بازار ملی وجود داشته باشد، در نظامی که با قوانین بازار سامان می‌یابد، حرکت کالا اختلاف‌های ناهنجار قیمت را از میان برخواهد داشت و نتیجتاً اگر در ناحیه‌ای کمبود

۱. مید: «تجارت خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.
۲. ویلسون: زندگی و سن ایرانیان، لندن، ۱۸۹۶، صص ۱۳۰-۱۲۹.
۳. پریس: «مسافرت به یزد...»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، ج ۸۷، ص ۱۸.
۴. پریس: هسان، ص ۲۶.
۵. تامسون: «تجارت خراسان و سیستان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۳، جلد ۹۵.

۱. جانسون: مسافرت از هندوستان به انگلستان...، لندن، ۱۸۱۸، صص ۸۱-۸۰.
۲. جونز: «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۳، جلد ۷۷.
۳. استوارت: «دره هرات و مرز ایران...»، مجله انجمن سلطنتی جغرافیائی، ۱۸۸۶، ص ۱۴۰.

یک محصول باشد، براساس قوانین بازار قیمت آن بالا می‌رود و در منطقه‌ای که محصول زیادتر بر مصرف باشد، قیمت آن می‌شکند. ولی این روند به همین جا ختم نمی‌شود. اگر بازار ملی وجود داشته باشد و اگر مبادله صورت بگیرد آنگاه از منطقه‌ای که فراوانی محصول دارد، محصول مازاد به منطقه‌ای فرستاده می‌شود که کمبود دارد و به این ترتیب، تعادل نسبی قیمت‌ها برقرار خواهد شد. می‌گوئیم تعادل نسبی، چون به هر حال هزینه‌های حمل و نقل و هزینه‌های مشابه هم هست که باید در نظر گرفته شود. به این منظور، اگر به جدول زیر توجه کنیم، خواهیم دید که چنین بازار ملی نمی‌توانسته در ایران وجود داشته باشد.^۱

قیمت چند قلم از مواد غذایی در سال ۱۹۰۰، اقلام به قران بازاری خروار

مواد غذایی	تهران	اصفهان	مشهد	رشت	شیراز	تبریز	کرمانشاه
گندم	۳۰۷	۱۱۰	۲۶/۸	۱۴۷/۵	۱۰۰	۱۸۹	۱۸
برنج	۴۷۲/۵	۲۲۵	۴۰۰	۳۸۴	۱۵۶/۵	۵۹۵	۴۰۰
نان	۲۳۶	۱۰۶	۸۰	۱۸۹	۸۰	۱۰۶	۲۵
گوشت	۷۷۰	۳۸۷	۷۰۰	۵۳۰	۳۳۲/۵	۵۱۰	۲۴۰
جو	۱۷۷	۸۲/۵	۱۷/۸۵	۱۴۷/۵	۳۵	۱۵۰/۵	۱۷

باید اضافه کنیم که برای مثال کرایه حمل یک خروار محموله از اصفهان به تهران و یا از کرمانشاه به تهران در آن سال‌ها، به ترتیب ۱۱۵ قران و ۱۴۳ قران بوده است.^۱ با این حساب، اگر گندم به تهران صادر می‌شد، با محاسبه هزینه حمل و نقل قیمتش ۱۶۱ قران می‌شد، در حالی‌که این هزینه تمام شده، ۱۴۶ قران از قیمت تهران کمتر بوده است. اگر این مابه‌التفاوت را به مقیاس قیمت گندم در کرمانشاه بررسی کنیم،

نرخ بازگشت سرمایه‌ای بیش از ۸۰۰ درصد را نشان می‌دهد. به همین نحو، اگر گندم از اصفهان به تهران صادر می‌شد، اختلاف قیمت با محاسبه کرایه حمل و نقل، نرخ بازگشتی معادل ۷۵ درصد را نشان می‌دهد. ولی مبادلاتی از این دست، به دلیل کمبود امکانات حمل و نقل ناچیز بود. نتیجتاً این عجیب نبود، در حالی‌که در یک منطقه گندم یا برنج مازاد در انبارها می‌پوسید، در منطقه دیگر کمبود و حتی قحطی وجود داشته باشد و در همین مورد، در گزارش‌های قرن نوزدهم آمده است که برای مثال در همدان در طول قحطی بزرگ سال‌های ۷۲-۱۸۷۰ مردم از گرسنگی می‌مردند، در حالی‌که ده‌ها هزار تن گندم در انبارها در کرمانشاه می‌پوسید.^۱ قبلاً به اشاره‌ای از موقعیت نسبی ایران با دیگر کشورهای خاورمیانه در مورد راه‌آهن گذشتیم. بد نیست اشاره کنیم که برای نمونه در ۱۹۱۴ در امپراتوری عثمانی (بدون در نظر گرفتن راه‌آهن بغداد) ۱۰۳۰۰ کیلومتر راه‌آهن وجود داشته است، در حالی‌که در ایران کل راه‌آهن موجود فقط ۲۰ کیلومتر بوده است. نه فقط کوشش جدی برای افزایش امکانات حمل و نقل صورت نگرفت بلکه عراق نیست اگر گفته شود که خرابی راه‌ها و کاروانسراها و پستخانه‌های موجود در ایران در تمام طول قرن ادامه یافت.

شاهد دیگری که می‌توانیم عرضه کنیم، این است که در طول قرن نوزدهم، ما واحد یگانه وزن نداشته‌ایم، در حالی‌که اگر این خودکفائی نسبی ادعائی ما وجود نمی‌داشت و اگر فرآورده‌های تولیدی از منطقه‌ای به منطقه دیگر اعزام می‌شد، دیگر وجود این اوزان متفاوت نمی‌توانست معنی داشته باشد. مثلاً برای نمونه و در واقع در دفاع از این نحوه نگرش می‌توانیم به وضعیت امروز کشورهای بازار مشترک در اروپا اشاره کنیم که مبادلات بین کشورهای عضو از میان برداشتن واحدهای گوناگون اندازه‌گیری را ضروری ساخت و چنین هم شد. باری، براساس اطلاعات ناقصی که در اختیار داریم جدول صفحه بعد را می‌توان عرضه نمود.^۲

۱. بیسمان - چسپون: «در باره اشکال گوناگون ارتباطی بین دریا و ایالات مرکزی ایران»، پیش‌درآمدهای مجله انجمن سلطنتی جغرافیا، ۱۸۸۳، ص ۱۲۷.
 ۲. گلبونیکومن: «گزارش هیئت بازرگانی هند - انگلیس به جنوب شرقی ایران در ۵-۱۹۰۴»، اسناد محرمانه، شماره ۸۷۷۸، ۱۹۰۵، ضمیمه آ، ص ۱۰۱. همچنین ک. ای. ابوت: «گزارش سفر به سواحل بحر خزر...»، اسناد محرمانه، شماره ۱۳۶، ص ۱۷.

۱. این قیمت‌ها را براساس گزارش‌های گوناگون که در شمار «اسناد پارلمانی» آمده‌اند، فراهم آورده‌ایم. لازم به ذکر است که در باره قیمت‌ها در کرمانشاه، چون قیمت‌های سال ۱۹۰۰ در دسترس نبوده است از قیمت‌های سال ۱۹۰۱ استفاده کرده‌ایم.

۲. نگاه کنید به رابینو: «تجارت کرمانشاه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۸.

واحدهای مختلف وزن در ایران

من ری	۱۲۰۰۰ گرم	من تبریز	۳۰۰۰ گرم
من شیراز	۳۳۷۵ گرم	من بوشهر	۳۵۶۲ گرم
من کهنه	۴۶۸۷ گرم	من شاه	۶۰۰۰ گرم
من مشهد	۳۱۱۷ گرم	من رطل	۳۷۵۰ گرم
من شوشتر	۷۲۰۰ گرم	من رامهرمز	۴۵۸۲۲ گرم
من مراغه	۶۴۶۸ گرم	من بندرعباس	۹۰۰۰ گرم
من هاشمی	۵۷۰۰۰ گرم		

به همین نحو بود واحد اندازه گیری طول که اگرچه همه جا به عنوان ذرع یاد می شد، ولی در عمل تفاوت داشت. برای مثال، ذرع یزد، حدوداً ۱۰۲ سانتی متر بود، در حالی که ذرع تبریز ۱۱۲ سانتی متر و ذرع شیراز هم ۱۰۷ سانتی متر بود.^۱ قبلاً گفتیم که وجود این جوامع به طور نسبی خودکفا، بر تجارت بین مناطق مختلف تأثیرات منفی داشته است. در این زمینه این نکته نیز شایسته یادآوری است که کندی سیر رشد تجارت از یک سو و فقر اکثریت جمعیت از سوی دیگر موجب کوچکی بازار برای تولیدات غیرکشاورزی (صنعتی) شد، و در نتیجه جلو رشد واحدهای درگیر تولید این نوع کالاها را گرفت. برای مثال، از یزد گزارش شده است که در اواخر قرن نوزدهم در یزد و حومه ۱۰۰۰ دستگاه بافندگی دستی برای بافتن پارچه های پنبه ای و ابریشمی وجود داشته است، ولی «بزرگترین واحد تولیدی بین ۱۶ تا ۲۰ دستگاه بافندگی داشته است.»^۲ سندی دال بر این که در دیگر مناطق وضع جز این بوده باشد در اختیار نداریم.

به عنوان جمع بندی از آنچه که در این فصل آورده ایم، باید گفت که رابطه بین شهر و روستا در ایران قرن نوزدهم، به طور کلی رابطه ای بوده است یکجانبه. به این معنی که مازاد تولید روستا که توسط دولت و تئولداران و زمینداران اخذ می شده است از روستا به شهر سرریز می شد، در حالی که روستا از شهر فرآورده ای دریافت

نمی کرد. آنان همان گونه که مشاهده کردیم، نه تنها بسیاری از نیازهای خود را خودشان تولید می کردند، بلکه در محدوده ابزار مورد استفاده در تولید هم شهرهای ایران چیزی برای عرضه کردن نداشته اند.

هرچه که نفوذ محصولات وارداتی بیشتر شد و ایران بیشتر و بیشتر در مدار سرمایه سالاری جهانی افتاد، بر صنایع داخلی این خانوارهای روستائی این تأثیر را داشت که آن ها تدریجاً از میان رفتند و روستائی ایرانی از یک سو بخشی از درآمد خویش را از دست داد، در حالی که همزمان برای خرید آنچه که خود در گذشته ای نه چندان دور تولید می کرد، به پول نقد احتیاج داشت. آنچه که تجارتمندی کردن کشاورزی ایران نامیده می شود، به گمان صاحب این قلم، نتیجه بلافصل این چنین تحولی بود. روستائیان در آن مناطقی هم که نمی خواستند و یا نمی توانستند تولیدات محصولات کشاورزی غیرغذائی را افزایش بدهند، راهی جز مهاجرت به شهرها و به خارج از ایران (قفقاز، ترکیه و...) نداشتند. به این تحولات در فصل ۴ اشاره کرده ایم.

یکی دیگر از پیامدهای این وحدت نسبی این بود که به عنوان ترمزی در مقابل تقسیم اجتماعی گسترده تر کار و عمل می کرد. از این رو تقسیم کار بین شهر و روستا تکمیل نشد تا چه رسد به تقسیم کار در بخش های تولیدی مستقر در روستا و یا در شهر. در تأیید این نکته بد نیست اشاره کنیم که برای نمونه، گویینو که چند سالی سفیر فرانسه در تهران بود، به درستی ذکر کرده است که «تقسیم مجدد کار، آن گونه که در اروپا وجود دارد، در اینجا ناشناخته است. یک صنعتگر که فرآورده ای تولید می کند، در واقع تولیدکننده اجزای لازم برای آن فرآورده هم هست. . . .»^۱ بدوی بودن تقسیم کار، استفاده از ماشین را در تولید ضروری نمی سازد و در واقع منتفی می کند، چون در چنین شرایطی تولید به درجه مهارت فردی بستگی پیدا می کند که در مواردی ممکن است سطح مهارت بسیار بالائی هم داشته باشد. مهارت بسیار بالای یک صنعتگر، بدون تردید فرآورده های تولید می کند که برآستی چشمگیر و تحسین برانگیز است، ولی واقعیت این است که هزینه اجتماعی تولید چنین اقلامی بسیار بالاست و به این ترتیب، این فرآورده ها یا باید به قیمت های بسیار گزاف

۱. گلیدونیوکومن: «گزارش هشت»، ص ۱۰۱.

۲. جی. آر. پریس: «تجارت اصفهان و یزد»، اسناد پارلمانی، جلد ۸۸.

۱. نقل از چارلز عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۸۰۰-۱۹۷۱، ص ۲۷.

فروخته شود که قابلیت رقابت آن‌ها را در تقابل با فرآورده‌های تولید شده به وسیله ماشین کاهش می‌دهد (مثلاً پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی دست‌بافت) و یا این که باید با فقر وحشتناک تولیدکنندگان مستقیم درگیر این فرآورده‌ها قیمت‌شان در بازار در سطحی که برای بازار قابل تحمل باشد، حفظ شود (برای مثال، قالی‌های ایرانی). آنچه که تردیدناپذیر است این که از این ینش خطاآمیز باید پرهیز داشت که مهارت چشمگیر ولی معصومانه تولیدکننده مستقیم را معادل پیشرفتگی بخش صنعت می‌داند.

تجارت خارجی ایران در قرن نوزدهم

به عقیده صاحب این قلم، گرچه این درست است که علت اولیه و اساسی عقب‌ماندگی اقتصادی ایران و یا هر کشوری، مختصات درونی همان کشور است که دربرگیرنده مجموعه‌ای شامل دگرگونی در گستره تاریخ و ساختار طبقاتی است، ولی از سوئی از نقش عوامل بیرونی که می‌تواند حداقل زمینه‌ساز تداوم چنین اوضاع و احوالی باشد، نباید غافل شد. در این جا، منظور مناسبات ایران است با بقیه دنیا، ولی در این مختصر بحث‌مان را به مناسبات تجارتهای بین ایران و بقیه جهان محدود می‌کنیم. با این وصف، باید تذکر بدیم که مناسبات سیاسی فی‌مابین هم، یعنی (بین ایران و دنیا) از اهمیت مشابهی برخوردار است که به دلیل بضاعت ناچیز نویسنده و به بهانه اجتناب از تطویل کلام به آن نمی‌پردازیم.

به اعتقاد من، برخلاف پیش‌بینی‌های اقتصاددانان کلاسیک، مناسبات تجاری روزافزون میان اقتصادی شبه ایران و اقتصادهای سرمایه‌سالاری اروپا و در حال سرمایه‌سالاری شدن مثل روسیه، ضرورتاً به پیدایش مناسبات سرمایه‌سالاری در چنین جوامعی منتهی نمی‌شود، بلکه وقتی اقتصادهایی که در مراحل مختلف تکامل هستند با هم درگیر مبادله روزافزون می‌شوند، این امکان بالقوه وجود دارد که اقتصاد عقب‌مانده‌تر، ساختار اقتصادی نابهنجارتری پیدا می‌کند که دست بر قضا، هم نقاط ضعف نظام قدیمی را دارد (مثلاً، سلطنت مطلقه) و هم نقاط ضعف نظام سرمایه‌سالاری را (استبداد اقتصادی پول). این چنین تحولی چون تحولی خود انگیخته نیست، درست حالت نوزادی را دارد که قبل از موعد و قبل از آن که برای بقاء در خارج از رحم به اندازه کافی در درون رحم رشد کرده باشد، سقط شده باشد.

این که چنین نوزادی چه مختصاتی خواهد داشت، قابل پیش‌بینی نیست؛ ممکن و احتمالاً محتمل است که با نوزادانی که در شرایط طبیعی خویش در رحم رشد می‌کنند، تفاوت داشته باشد. بهر تقدیر، این درست است که این «نوزادان سقط شده» بخش عمده صنایع دستی خود را به دلیل این مناسبات روزافزون با سرمایه‌سالاری صنعتی از دست می‌دهند و تا به همین حد و به همین جا، گفتنی است که چنین مناسباتی می‌تواند موجبات کندی تولید بخش کشاورزی را فراهم آورد. چون اگر قرار باشد شهر امکان ادامه یک زندگی مستقل اقتصادی را نداشته باشد، به این معنی که اگر صنایع امکان پیدایش و گسترش نیابند، چون غول پیا خاسته سرمایه‌سالاری چنین امکانی را نخواهد داد، این محتمل است که:

الف) شهر خاصیت انگلی پیدا کند، یعنی با وجودی که با مازاد روستا زندگی‌اش می‌گذرد، ولی در ازاء آن، چیزی غیر از بوروکراسی دست و پاگیر برای عرضه کردن ندارد.

ب) تولید کشاورزی امکان مکانیزه شدن پیدا نمی‌کند، چون:

۱. شهر صاحب صنایعی که چنین ابزارهایی را تولید بکند، نیست.
۲. شهر پناهگاه زارعان فراری نیست. در نتیجه، امکان تداوم وجود جمعیت مازاد در کشاورزی هست که به نوبه خود موجب ارزانی نسبی کار در مقایسه با قیمت دیگر ابزار تولید می‌شود و زمینداران انگیزه قوی‌تری برای تداوم استفاده از تکنیک‌های تولیدی کار طلب خواهند داشت. مکانیزه نشدن کشاورزی باعث کندی رشد اقتصاد به‌طور کلی می‌شود که بحش فعلاً بماند برای موقعیتی دیگر.
۳. بعید نیست که حتی شهر بخشی از جمعیت مازاد خود را به روستا و تولیدات کشاورزی پرتاب کند که در چنان صورتی موقعیت نسبی کار در مقایسه با دیگر ابزار تولیدی حتی وخیم‌تر شود.

پ) خاصیت انگلی شهرها و مکانیزه نشدن روستا، در نهایت امر موجب تداوم تولید و بازتولید مناسبات ماقبل سرمایه‌سالاری حاکم می‌شود. اولاً کل تولیدات به کندی افزایش می‌یابد؛ ثانیاً با افزایش کند تولید، مبادله هم‌چندان با اهمیت نخواهد بود؛ ثالثاً علاوه بر عواملی از جمله بدوی بودن تقسیم کار

در اقتصاد، نبودن امکانات اشتغال مولد در شهرها، می‌تواند به‌عنوان یک ضدانگیزه برای جدا شدن تولیدکننده مستقیم از عامل تولید (در این جا، روستائی از زمین) عمل کند. به‌سخن دیگر، در کنار دیگر عوامل، روستائی به این دلیل به شهر مهاجرت می‌کند، یعنی از تولید کشاورزی و از ابزار تولیدی، زمین جدا می‌شود که احتمال وجود موقعیت بهتری را برای خویش می‌دهد. در نبودن چنین امیدی، انگیزه مهاجرت به شهرها هم تضعیف می‌شود.

به این ترتیب، در آنچه که برای فصل آخر بررسی‌مان گذاشته‌ایم، به‌طور مختصر به عوامل زیر خواهیم پرداخت. غرض ما، نه پاسخ دادن به سئوالاتی است که داریم، بلکه صرفاً ارائه یک چارچوب بسیار کلی برای تحقیقات مفصل‌تر بعدی است. ابتدا می‌پردازیم به رقابت خارجی، و تأثیر آن را تا حدودی که در امکان هست، بررسی خواهیم کرد. پس آنگاه، مرور مختصری خواهیم داشت بر سیاست‌های تجاری حکومت ایران و از جمله اشاراتی خواهیم نمود به شماری از عهدنامه‌های امضاء شده بین ایران و روسیه و بریتانیا و بالاخره در صفحات نهائی این فصل که دست بر قضا مهم‌ترین قسمت این فصل است، به مقوله انتقال مازاد از ایران خواهیم پرداخت.

الف) رقابت‌های خارجی

در صفحات قبل متذکر شدیم و حتی شواهدی هم عرضه نمودیم که صنایع دستی ایران در رقابت با صنایع ماشینی شده اروپائی و روسی مغلوب شد و لطمه‌های جبران‌ناپذیری خورد. علت این امر، به گمان ما، نه بدجنسی و بدطینتی این یا آن تولیدکننده اروپائی بلکه تحول قانونمند نظام سرمایه‌سالاری است که در شکل اولیه خود، در قرن نوزدهم، براساس آنچه که می‌توان آن را داروینیسیم اجتماعی نامید، عمل می‌کرد. نظام سرمایه‌سالاری به‌عنوان نظامی که براساس قهر سالاری پول استوار است نمی‌تواند مستقل از قهر در سطح جامعه عمل کند. در این جا هم صنایع دستی ایران یا یک کشور دیگر اگر نمی‌توانست روی پای خود بایستد و با اقلام ماشینی رقابت کند، راهی جز نابودی نداشت. البته همین‌جا این را نیز گفته‌باشم که اگر حکومتگران مسئول و دلسوزی داشتیم، امکان داشت که صنایع دستی نه این‌که به آن

شکل مضمحل گردند، بلکه رفته رفته به شکل دیگری از تولید دگرسان شوند. ولی بجز موارد بسیار نادری در ایران (تنها نمونه‌ای که به خاطر می‌رسد، ایران در دوره مصدق فقید است) این نیک‌بختی را نداشته‌ایم که حکومتگران مان مستول و دلسوز باشند. ملاک قضاوت ما، نه ادعاهای رنگارنگشان در جمل نامه‌هایی است که به نام تاریخ رسمی به دست ما رسیده بلکه پیامد سیاست‌شان در عمل است. باری، گفتیم که در بخش عمده‌ای از صنایع دستی که در معرض رقابت کالاهای وارداتی قرار داشت، با موفقیتی روبه‌رو بودیم که تولید به مهارت دستی تولیدکننده مستقیم بستگی داشت. ماشینی در تولید استفاده نمی‌شد و اگر ابزاری هم بود بسیار ساده و پیش‌افتاده که نمی‌توانست بازدهی کار را به‌طور قابل توجهی افزایش بدهد. به این ترتیب، فقدان ماشین در تولید نه فقط به این معنی بود که بازدهی سرانه در اقتصاد ایران ناچیز بود بلکه از آن مهم‌تر امکان و احتمال افزایش بازدهی وجود نداشت و یا این که به مقدار بسیار ناچیزی می‌توانست بهبود یابد. براین باوریم که بازدهی کار، علاوه بر مهارت کارگر به کیفیت وسیله کار او هم بستگی دارد. اگر مهارت کارگر، از جمله با تداوم اشتغال در یک حرفه معین مشخص شود، ماهیت وسیله کار یا ماشین آلات کشاورزی به‌طور اخص از حیث تولیدات کشاورزی فراتر می‌رود. وقتی بازدهی کار، به علت بدوی بودن ابزار تولید پائین باشد، این به آن معنی است که هزینه اجتماعی تولید به عوض بالاست. در چنین وضعیتی اگر تولیدات داخلی مورد حمایت قرار نگیرند، در آن صورت در قبال ورود کالاهای ارزان‌تر امکان بقاء نخواهند یافت. بسیاری از ناظران قرن نوزدهم به از بین رفتن صنایع دستی ایران اشاره کرده‌اند که به چندتائی مختصراً توجه خواهیم نمود.

خودزکو، که گویا کنسول روسیه تزاری در گیلان بود، در سال‌های ۱۸۴۰ نوشت که قبل از ورود کالاهای خارجی مردم آن سامان از پوشاکی استفاده می‌کردند که در کارگاه‌های محلی‌شان تولید می‌شد، ولی این تولیدات بومی قادر به رقابت با فرآورده‌های ارزان قیمت کارخانه‌های اروپائی نبود و به این دلیل «تولید صنایع محلی به نحو روزافزونی رو به کاهش و انحطاط نهاده است»^۱ در همان سال‌ها ابوت که کنسول بریتانیا بود، گزارش نمود که شماری از تجار

۱. خودزکو: زمین گیلان، تهران، بی‌تاریخ، ص ۹۱. (اصل کتاب به روسی چاپ شده است.)

تبریز، از جمله با نفوذترین‌شان، اخیراً اعتراضیه‌ای به بهمن‌میرزا حاکم آذربایجان فرستاده‌اند که «ورود کالاهای وارداتی را به‌خاطر لطمه‌ای که بر تولیدات داخلی وارد آورده‌اند، کلاً ممنوع کند»، ولی او به این اعتراضیه توجهی ننمود.^۱ مهم‌ترین دلیلی که این تجار عرضه کرده بودند، این بود که تجارتخانه‌های یونانی مقیم تبریز می‌توانستند فرآورده‌های وارداتی را بین ده تا بیست درصد کمتر از تجار ایرانی به بازار عرضه کنند. عریضه‌های اعتراضی به شاه و نخست‌وزیر هم فرستاده شد که آن‌ها هم نادیده گرفتند، حتی از شاه، محمدشاه، نقل شده است که گفته است: «او به عوارض گمرکی روزافزونی که تجارت ایران با اروپا نصیب دولت می‌کند توجه دارد، بدون این‌که در نظر بگیرد که این تجارت چقدر به کشور لطمه می‌زند...»^۲ همین ناظر یک‌سال بعد در گزارشی نوشته است که «تجار و صنعتگران کاشان» نامه‌ای به شاه نوشته و تقاضا نمودند که از تولیدات داخلی در قبال واردات ارزان حمایت شود. و افزود که تجار و صنعتگران مقیم تبریز هم همین کار را کردند. ولی شاهی در دست نداریم که دولت عکس‌العمل مثبتی نشان داده باشد. کاشانی‌ها در شکوائیه خود نوشتند که در زمان فتحعلی‌شاه در اصفهان و حومه ۱۲۰۰۰ دستگاه بافندگی برای تولید پارچه‌های ابریشمی وجود داشته است، ولی به علت «واردات و تغییر سلیقه در دربار ایران» شمار اندکی باقی مانده‌اند.^۳ در گزارشی که در ۱۸۵۰ نوشته شد، آمده است که کاشان در گذشته ۸۰۰۰ دستگاه برای بافتن پارچه‌های ابریشمی داشته است در حالی که «در حال حاضر، به‌نظر می‌رسد که فقط یک‌دهم آن باقی مانده‌اند»^۴ در اصفهان، فقط ۲۰۰ دستگاه برای تولیدات ابریشمی باقی مانده است.^۵ تردیدی نیست که این فرایند قهقرائی از سال‌های بسیار پیشتر شروع گشته بود و به گمان ما هر چه در طی قرن جلوتر می‌رویم این سیر قهقرائی تشدید می‌شود. برای نمونه، در گزارشی که در زمان سلطنت لطفعلی‌خان زند در سال‌های ۱۷۸۰ تهیه شد، آمده است، «شیوه‌ای که طلا و نقره از ایران برای سال‌های متمادی

۱. ابوت: «گزارش ۲۴ ژوئن ۱۸۴۴»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۰۷-۱۰۶، F.O.

۲. ابوت: «گزارش ۲۵ نوامبر ۱۸۴۴»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۰۷-۱۰۶، F.O.

۳. ابوت: «گزارش ۳۱ مارچ ۱۸۴۵»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۱۷-۱۰۶، F.O.

۴. ابوت: «گزارش تجارت و تولیدات جنوب ایران...»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶۵-۱۰۶، F.O.

۵. ابوت، همان.

صادر شده است، بومی‌ها را مجبور کرده است که کارگاه‌هایی برای تولید پارچه پنبه‌ای و دیگر اقلام مورد استفاده عموم ایجاد کنند و در حال حاضر، بازارهای بخش جنوبی ایران از این کارگاه‌ها تغذیه می‌شود. همچنین آمده است که وقتی در سال ۱۷۸۸ محصولات نارنج و منجستر به این خطه ارسال شد، با وجودی که طرح و رنگ مناسب بود، ولی «قیمت‌ها آنقدر بالا بود که این محصولات بفروش نرفت.»^۱ در اوائل قرن نوزدهم، فریزر مدعی شد که «پارچه‌های پنبه‌ای گلدار هندوستان و اروپا و بخصوص اروپا آنچنان به‌ضرر تولیدکنندگان بومی تمام شده که به شاه شکوایه نوشته و خواستار توقف واردات شده‌اند...»^۲ هلمز در ۱۸۴۳ متذکر شده است که «در گذشته تعداد زیادی پارچه‌های گلدار در حول و حوش تبریز و دیگر نقاط ایران تولید می‌شده است، ولی از همه آن طرح‌ها در انگلستان تقلید شد و ایرانی‌ها الان می‌توانند آن طرح‌ها را بسیار ارزان‌تر از آنچه خود می‌توانند تولید کنند به‌دست بیاورند...»^۳

کمی بعد، روس‌ها هم دست به همین کار زدند. آن‌ها طرح‌های انگلیسی را هم تقلید کردند و حتی برای فروش محصولات خویش از اشکال مختلف جایزه و سوبسید استفاده کردند. از سال‌های ۱۸۷۰ به بعد، روسیه جایزه صادراتی پارچه‌های پنبه‌ای به ایران را از ۷/۵-۱/۵ روبل برای هر پود در سال‌های ۱۸۹۰ به ۵/۷۵ روبل در ۱۹۰۶ افزایش داد.^۴ همچنین گزارش شده است که در آن سال‌ها، پارچه‌های پنبه‌ای روسی در ایالات مرکزی ایران ۲۵ درصد کمتر از قیمت بازار فروخته می‌شد.^۵ سیاست‌بازان دولت تزاری سیاست جالبی در پیش گرفتند. برای تداوم تجارت ایران و روسیه با آن ترکیب بخصوصی که داشت، دست به نوآوری‌هایی هم زدند. برای نمونه، پنبه خام صادراتی از ایران به روسیه عوارضی

معادل ۱۰ درصد عوارض معمول را می‌پرداخت.^۱ در این ارتباط، سیاست دیگری هم داشتند، پرداخت جوایز صادراتی پارچه‌های پنبه‌ای را مشروط به ورود پنبه خام از ایران کردند؛^۲ به این صورت که صادرکننده پارچه باید سر مرز رسید پرداخت عوارض گمرکی برای ورود پنبه‌خام را عرضه می‌نمود تا از جوایز صادراتی بهره‌مند شود.^۳ البته این سیاست می‌توانست موجب رونق کشت پنبه در ایران بشود، ولی طبیعتاً ورود پارچه‌های پنبه‌ای با جوایز صادراتی برای صنایع دستی ایران تأثیرات مخربی داشت. با اندکی تسامح، می‌توان گفت که ایران در تولید پنبه‌خام «تخصص» می‌یافت، چون در مقایسه با روسیه و بریتانیا در تولید آن دارای «برتری نسبی» بود. روسیه و بریتانیا هم در تولید منسوجات «تخصص» می‌یافتند و آن کالاها را با «طرح‌های جذاب» و یا «قیمت‌های مناسب» در اختیار ایران قرار می‌دادند. برای تکمیل کردن تصویر، بد نیست اضافه کنیم که کنسول واردراپ از روسیه گزارش نموده است که «در روسیه بعضی از کارخانه‌های نساجی طوری طراحی شده‌اند که از پنبه خام وارده از ایران استفاده کنند.»^۴ نتیجه این سیاست‌ها تشدید فرایند اضمحلال صنایع ایران بود. برای نمونه، در یک سند ایرانی آمده است که اصفهان در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه ۱۲۵۰ کارگاه کوچک و بزرگ برای تولید پشم داشته است. ولی در طول سلطنت محمدشاه شماره‌شان به ۴۸۶ واحد رسید و در اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه شماره‌شان ۲۴۰ واحد بود و در اواخر دهه ۱۸۷۰ (موقعی که گزارش تهیه شد) فقط ۱۲ کارگاه باقی مانده بود.^۵

در باره یزد هم ناظران مشاهدات جالبی باقی گذاشته‌اند. برای نمونه، فریزر در اوائل دهه ۱۸۳۰ نوشت که با وجود همه موانعی (خشکی هوا و خاک) که وجود دارد، ولی یزد «یکی از غنی‌ترین شهرهای ایران است و این غنا را به تجارت و صنایع دستی خود مدیون است...»^۶

در ۱۸۵۰ ابوت راجع به صنایع دستی یزد نوشت، با این‌که از رقابت خارجی

۱. نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۸۰۰، ۱۹۷۱، ص ۸۶.

۲. فریزر: «مسافرت و ماجراها در ایالات حوزه بحر خزر...»، لندن، ۱۸۲۶، ص ۳۶۱.

۳. هلمز: طرح‌هایی از سواحل بحر خزر در ۱۸۴۳، لندن، ۱۸۴۵، ص ۳۹۰.

۴. نگاه کنید به لاسل: «گزارش دو باره جوایز صادراتی»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۵، جلد ۱۰۳. همچنین،

سایکس «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۷، جلد ۱۱۴.

۵. بارنهم: «تجارت اصفهان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۱. سایکس: «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۲. الیاس: «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

۳. وارد راب: «تجارت خارجی روسیه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۸.

۴. میرزا حسین‌خان: جغرافیای اصفهان... نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ۱۹۷۱، ص ۲۸۱.

۵. فریزر: گزارش توصیفی و تاریخی از ایران، نیویورک، ۱۸۳۳، ص ۵.

لطمه خورده ولی «تولیدات یزد، شهرتی را که به دلیل بالا بودن کیفیت و زیبایی طرح‌ها داشته حفظ کرده است.»^۱ البته گفتنی است که کیفیت بالا ضرورتاً به معنی پیشرفت تکنیک‌های تولیدی یا پیچیده بودن ابزار تولید نبود. تولید چنان کالاهائی ضرورتاً به معنی گستردگی تقسیم اجتماعی کار هم نبود. یک بافنده پرت افتاده در یک روستا که اصلاً تاب رقابت با کالاهای وارداتی را نداشت، می‌توانست با پیش پا افتاده‌ترین ابزار کار، زیباترین فرآورده را تولید کند. به سخن دیگر، کیفیت بالای این فرآورده‌ها نتیجه «مهارت مخصوص» بافندگان بود؛ مهارت مخصوصی که «... از نسلی به نسل دیگر برهم انباشت شده و از پدر به پسر رسیده است و به بافنده همان زبردستی و مهارتی را می‌دهد که به عنکبوت داده است...»^۲

به هر جهت، در ۱۸۵۰ بین ۳۵۰-۳۰۰ دستگاه برای بافتن پارچه‌های ابریشمی - پنبه‌ای و حدوداً ۱۶۰۰ دستگاه برای بافتن اقسام گوناگون پارچه‌های پنبه‌ای در یزد وجود داشته است.^۳ برای باقی قرن، گرچه مکرراً از لطمات وارد به صنایع دستی یزد سخن رفته است، ولی ناظری تخمینی از دستگاه‌های شاغل به دست نداده است، ولی گاستیگر که در اوایل دهه ۸۰ قرن گذشته یزد را دیده است، نوشته که «تمام یزد خرابه است و یک قسمت آن کاملاً ویران است.»^۴ او همچنین افزوده است که در یزد با این که قیمت ضروریات زندگی بسیار گران است، ولی سطح مزدها بسیار نازل است. استاک که در همین دوران از یزد دیدن کرده است، نوشت که «تا این اواخر، ۱۸۰۰ واحد ابریشم‌بافی در یزد وجود داشت»، ولی الان «شماره‌شان به سختی به ۱۵۰ می‌رسد.»^۵ آقای پریس که کنسول بریتانیا در اصفهان بود، در گزارش خود برای ۱۸۹۳ نوشت: «وقتی از خیابان‌ها و بازارهای یزد رد می‌شوم، فقدان یک زندگی فعال به شدت توجهم را جلب می‌کند.»^۶ مدتی بعد، کنسول آقانور از اصفهان گزارش کرد که «... بیشتر صنایع محلی تدریجاً در حال از بین رفتن هستند، چون

اقدام وارداتی بسیار ارزان‌تر از تولیدات محلی است...»^۱ آقانور تخمینی از شماره واحدهای مشغول به این فعالیت‌ها به دست نداده ولی به نکته بسیار جالبی اشاره کرده است: «تولیدکنندگان خارجی به طور مرتب نمونه‌هایی از پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی بافت یزد را گرفته و مو به مو تقلید می‌کنند.»^۲ و همان طرح‌ها را بسیار ارزان‌تر می‌فروشد. همین فرایند قهقرائی در دیگر نقاط ایران هم وجود داشته است. برای نمونه، کنسول تمپل از مشهد گزارش کرد که «در گذشته ۱۲۰۰ دستگاه برای ابریشم‌بافی وجود داشت... ولی در حال حاضر (۱۸۹۸) بیشتر از ۲۵۰ دستگاه نمانده است.»^۳ مدتی بعد، کنسول سایکس که به جای تمپل کنسول بریتانیا شد، در ۱۹۰۵ شماره دستگاه‌ها را «۲۰۰-۱۵۰» تخمین زد.^۴

به این ترتیب، یادآوری این نکته ضروری است که عامل اصلی در این میان، ارزانی نسبی کالاهای وارداتی بود، نه کیفیت بالاتر آن‌ها. البته این درست است که با ورود اقسام گوناگون فرآورده‌های وارداتی، مصرف‌کنندگان ایرانی از انتخاب گسترده‌تری برخوردار بوده‌اند.

این نیز گفتنی است که دست بر قضا، قیمت ارزان‌تر این فرآورده‌ها در واقع موجب خرابی کیفیت کالاها هم شده است. برای نمونه، پولاک ضمن تأیید ارزانی قیمت در از بین بردن صنایع دستی داخلی، نوشت که در تولید پارچه‌های گلدار داخلی نخ وارداتی انگلیسی جای نخ‌های محلی را گرفته است. «قیمت کاهش یافته است، ولی کیفیت پارچه تولید شده هم خراب‌تر شده است...»^۵

اتفاقاً، در چند مورد، کنسول‌های بریتانیا در نقاط مختلف ایران از خرابی کیفیت کالاهائی که از انگلیس به ایران وارد می‌شد، به وزارت امور خارجه بریتانیا شکوه و شکایت کردند. ما به درستی نمی‌دانیم که وزارت امور خارجه بریتانیا در عکس‌العمل به این شکوائیه‌ها دقیقاً چه کرد. ولی برای نمونه می‌دانیم که کنسول جوتز در ۱۸۷۰ مشخصاً نوشت که «طرح‌های پارچه‌های گلدار در پاریس مشخصاً برای بازارهای

۱. ابوت: «گزارش تجارت و تولیدات جنوب ایران...» اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶۵-۶۰ F.O.
۲. مارکس: سرمایه، جلد اول، مسکو ۱۹۷۷، ص ۳۲۲.
۳. ابوت: «گزارش تجارت...» اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶۵-۶۰ F.O.
۴. گاستیگر: «از تهران به بلوچستان... سفرنامه»، لندن، ۱۸۸۴، ص ۱۴.
۵. استاک: شش ماه در ایران، جلد اول، لندن، ۱۸۸۲، ص ۲۶۵.
۶. پریس: «مسافرت به یزد، کرمان...» تجارت اصفهان، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۱۳.

۱. آقانور: «تجارت اصفهان و یزد»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

۲. آقانور، همان. ۳. تمپل: «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۴. سایکس: «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۵. نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ۱۹۷۱، ص ۲۶۹.

ایران طراحی می‌شوند» و افزود: «... کیفیت این فرآورده‌ها پست و نامرغوب است، ولی قیمت‌های پائین انحصار تولیدکنندگان منچستر را بر این بازار (آذربایجان) تضمین می‌کند.»^۱

از طرف دیگر، کنسول ابوت به وزارت امور خارجه بریتانیا نوشت: «اشکال پارچه‌های پنبه‌ای معمولی که از بریتانیا وارد ایران می‌شوند، این است که یا رنگ‌های درهم قاطی می‌شود و خیلی کدر به نظر می‌آید و یا این که پارچه‌های چلواری به اشاره‌ای پاره می‌شوند. رنگ‌ها و طرح‌های پارچه‌های گلدار و کیفیت چلوار... همه به قدر هم بد هستند...»^۲ البته، منظورمان این نیست که تولیدات منچستر به طور کلی کیفیتی نامرغوب داشته‌اند، ولی این نکته درست است که با در نظر گرفتن فقر همه‌جا گستر موجود در جامعه ایران، کیفیت منسوجات وارده فدای کمیت و ارزانی آن‌ها شد.

ب) سیاست‌های تجاری و بازرگانی ایران

مباحث مطرح شده در صفحات قبل باید در چارچوب مشخص خویش قرار بگیرد. اگرچه اقتصاد ایران در قرن نوزدهم در موقعیت ضعیف‌تری نسبت به جوامع سرمایه‌سالاری اروپا قرار داشت، ولی از تأثیری که سیاست‌های دولت ایران در تشدید این وضعیت داشت نباید غافل ماند. در این فصل به طور مشخص از دو مقولهٔ بهم مرتبط سخن خواهیم گفت. اولاً، در طول قرن نوزدهم، طبقه حاکم در ایران عمدتاً به دلیل رشوه‌هایی که دریافت می‌کردند، امتیازاتی به خارجی‌ها می‌دادند که در بعضی از موارد، پیامدهای مهمی در درازمدت داشتند. بخش قابل توجهی از این امتیازات اعطائی در این راستا معنی پیدا می‌کرد که در حالی که، برای نمونه، تجار و تولیدکنندگان خارجی مشمول معافیت‌هایی می‌شدند، همان معافیت‌ها شامل تجار و تولیدکنندگان بومی نمی‌شد. به طور کلی، این امتیازات وضعیتی به وجود آورد که ایران قادر به کنترل حیات بازرگانی خود نبود، نه کنترلی بر واردات داشت و نه می‌توانست صادراتش را در جهتی که نافع تشخیص می‌داد، سوق دهد. ثانیاً، قواعد و

نظاماتی وجود داشت که عمدتاً به ضرر تاجران و تولیدکنندگان داخلی بود. نمونه بارز این گونه نظامات، اجبار تجار بومی به پرداخت «راهداری» بود که تجار خارجی از پرداخت آن معاف بودند. چنین سیاست ابلهانه‌ای که براساس درک بسیار بدوی و عقب‌مانده‌ای از «ثروت» و «سرمایه» استوار بود، موجب می‌شد که تجار داخلی در مقایسه با غیرایرانی‌ها در موقعیت فرودستی قرار بگیرد و به همین دلیل مقدار سرمایهٔ تجاری انباشت شده توسط آنان قابل توجه نباشد و با کندی بسیار انباشت شود. ای‌کاش مسئله فقط به همین جا ختم می‌شد. بسیار اتفاق می‌افتاد که تجار خارجی از این امکانات خویش برای ورشکست کردن رقبای ایرانی خود استفاده می‌کردند و با توسل به دامپینگ (فروش محصول به قیمت‌های بسیار ارزان برای ورشکست کردن رقیب) می‌کوشیدند به این اهداف دست یابند. گزارش یکی از این موارد را کنسول ابوت به تفصیل گزارش کرده است که قبلاً به آن اشاره کردیم. مهم این است که تجار غیرایرانی حمایت سفارتخانه‌های مربوطه را هم داشتند و به یک تعبیر، دولت ایران کوچک‌ترین کنترلی بر اعمال آن‌ها نداشت.

گفتیم که قرن نوزدهم در ایران قرن امتیازات است. کمتر موردی است که امتیازی اعطا نشده باشد یا این که مذاکراتی برای دادن امتیاز صورت نگرفته باشد. به طور کلی، گزارش شده است که در طول سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۸۴۸) مجموعاً ۸۳ فقره امتیاز و عهدنامه امضاء شده است و می‌دانیم حداقل ۳۵ مورد امتیاز پس از دریافت رشوه‌های کلان اعطا شده است.^۱ البته به ادعای آقای دکتر آدمیت، مرحوم حسین خان سپهسالار کوشش‌هایی کرده بود که بساط رشوه را از ایران براندازد، منتهی اشکال کار در این بود که با رشوه‌خواری نمی‌شد ادعای براندازی رشوه کرد. به تحلیل‌های آقای دکتر آدمیت نمی‌پردازم، ولی خود ایشان در بارهٔ امتیاز عجیب و غریب رویتر فرموده‌اند: «... این مطلب هم گویا راست است که برای آن پول زیاد خرج شد. می‌خواهید اسمش را پیشکش، تعارف، حق‌العمل، پذیره و هر چیز دیگر بگذارید...»^۲

به امید این که در فرصت دیگری به نظرات آقای آدمیت بپردازیم، ولی وقتی

۱. جونز: «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۱، جلد ۶۵.

۲. دلبلیو، ابوت: «واردات پارچه‌های پنبه‌ای نامرغوب به ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۷، جلد ۸۲.

۱. تیراهیم تیسری: عصری جری... تهران، ۱۳۳۲، ص ۱۲.

۲. آدمیت: «دیده‌های من و حکومت قانون». تهران، ۱۳۵۱، صص ۳۴۹ و ۱۴۱.

صحبت از امتیازنامه عجیب و غریب می‌کنیم، بد نیست اشاره کنیم که حتی آدمی مانند کرزن در باره‌اش نوشته است که «وقتی جزئیات این امتیاز اعلام شد، روشن گشت که شامل کامل‌ترین و عجیب‌ترین تسلیم و واگذاری کلیه منابع صنعتی یک مملکت به دست خارجی‌ها است که احتمالاً می‌شد چنین تسلیمی را در تاریخ فقط در رؤیا تصور کرد، نه این‌که واقعاً اتفاق بیفتد...»^۱

آن وقت تأسف بار است که محقق ایرانی که «تحقیق در فلسفه اجتماعی جدید ایران را... آغاز نهاده است. پیش از آن هیچ اثر ایرانی و خارجی را که در زمینه بیان این معنی کوشیده باشد سراغ^۲ ندارد، در باره معمار اصلی چنین امتیازی می‌نویسد: «... فرزاندگی مشیرالدوله (حسین خان سپهسالار) در این بود که روح تاریخ زمان را دریافت. با سیر تاریخ خود را منطبق گردانید با جریان عصر خویش پیش رفت و با ایدئولوژی ترقی به کار پرداخت...»^۳

باری، این قضیه را فعلاً رها می‌کنیم. سپهسالار نه اولین صدراعظم ایران فروش بود و نه آخرین. دیگرانی هم بودند که حقارت بی‌همتای‌شان بدیش را در وقاحت بی‌مانندشان می‌یافت. نقل است که کسی در مجلسی به میرزا علی‌اصغر خان اتابک خرده گرفته بود که «ایرانیان را خیلی ارزان فروختی. من حساب کرده‌ام هر فرد ایرانی به دولت خارجه به پانزده قران فروخته شده.» اتابک در پاسخ گفت: «خیلی گران فروخته‌ام. ایرانیان نفری دو قران بیشتر نمی‌ارزند.»^۴ و اما، از مهم‌ترین عهدنامه‌های امضاء شده در قرن نوزدهم، عهدنامه معروف ترکمانچای است که پس از دومین جنگ ایران و روس در ۱۸۲۸ امضاء شد و مقرراتش تا ۱۹۰۱ بر زندگی سیاسی و اقتصادی ایران حاکم بود. البته قرارداد ۱۹۰۱ اگر از ترکمانچای بدتر نبود، از آن بهتر هم نبود. با وجود کوچکی بازار در ایران، هدف اصلی عهدنامه تجاری ترکمانچای (یک عهدنامه سیاسی هم همزمان امضاء شد) باز کردن بازارهای ایران به روی کالاهای روسی بود. طولی نکشید که در پی عهدنامه ایران و انگلیس در ۱۸۴۱، امتیازات اعطائی به روس‌ها چوب حراج خورد و شامل انگلیسی‌ها هم شد. وجه جالب این عهدنامه و به‌طور کلی سیاست بازرگانی ایران در طول قرن این بود

۱. کرزن: ایران و قضیه ایران، لندن، ۱۸۹۲ - جلد اول، ص ۴۸۰. ۲. آدبیت، همان، ص ۷.

۳. آدبیت، همان، ص ۱۴۳. ۴. سیاح: خاطرات...، ص ۵۱۱.

که کلاً و تماماً به ضرر اقتصاد ایران و تجار و صنعتگران ایران بود. هیچ ماده‌ای و تبصره‌ای نیست که بتوان از آن با رمل و اسطرلاب هم که شده چیزی به نفع ایران استنتاج کرد. برای مثال، ماده اول عهدنامه ترکمانچای حق ترانزیت آزاد را برای تجار روسی و کمی بعد انگلیسی به رسمیت شناخت، ولی تجار ایرانی حقوق مشابهی در روسیه نداشتند. تجار ایرانی می‌بایست کالاهای خود را با محصولات روسی مبادله می‌کرده و در صورت تمایل، محصولات روسی را مجدداً از روسیه به مقصد کشورهای دیگر صادر کنند. ماده سوم عهدنامه مقدار عوارض گمرکی را ۵ درصد ارزش کالا بنا نهاده و تجار خارجی را از پرداخت عوارض راهداری معاف می‌کند، ولی تجار بومی مجبور به پرداخت راهداری بودند که آن‌ها را در موقعیت ضعیفی قرار می‌داد. هیچ محدودیتی برای اقلام وارده یا صادره در نظر گرفته نشد. در حالی که در همان دوران نه روسیه چنین آزادی بی‌حسابی را برای تجار غیر روسی قبول داشت و نه انگلیس برای غیر انگلیسی‌ها چنین حق و حقوقی قائل بود. ماده پنجم به تجار روسی اجازه می‌داد که در هر جای ایران در صورت تمایل، خانه، مغازه و انبار خریداری کنند، در حالی که تجار ایرانی چنین اجازه‌ای برای خرید مستغلات در روسیه نداشتند.^۱ به دو وجه این سیاست بازرگانی خواهیم پرداخت.

اولاً، روس و انگلیس به عنوان عمده‌ترین طرفین مبادله با ایران، با وجودی که در ارتباط با صادرات خویش از معتقدان دوآتشه تجارت آزاد بودند، در رابطه با واردات خویش سیاستی کاملاً بسته و شدیداً کنترل شده داشتند؛ مخصوصاً اگر قلم وارداتی برای صنایع داخلی حامل کمترین و ناچیزترین خطر بالقوه بود. برای مثال، کنسول بریتانیا در تبریز گزارش نموده است که عوارض گمرکی که تجار اروپائی می‌پردازند، «اگرچه رسماً ۵ درصد ارزش کالا است، ولی عملاً و ندرتاً از ۳ درصد ارزش تجاوز می‌کند.»^۲ در حالی که بنا بر گزارش کنسول ابوت دولت انگلیسی هندوستان «از تنباکوی ایران ۲۰۰ درصد، از تریاک ایران ۱۰۰ درصد» عوارض گمرکی می‌گیرد و عوارض اخذ شده از پشم صادراتی ایران هم «بسیار بالاست.»^۳

۱. برای متن کامل این عهدنامه مراجعه کنید به محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد اول، تهران، ۱۳۵۳، صص ۲۹۷-۲۹۲.

۲. دیکسون: «گزارش مورخ ۱ دسامبر ۱۸۵۹»، اسناد وزارت امور خارجه، ۲۴۱-۶۰-۶۰. F.O.

۳. ابوت: «گزارش تجارت و تولیدات...»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶۵-۶۰-۶۰. F.O.

تجارت ایران با روسیه هم در وضعیت مشابهی بوده است. هر تسلت گزارش کرده است که عوارض گمرکی بر کالاهای وارده به روسیه رسماً ۲۲ درصد است، ولی «رقم واقعی اگر سیستم ارزشگذاری صحیح را به کار بگیریم، به طور متوسط ۵۰ درصد ارزش کالاهای وارداتی است.»^۱ بعلاوه، کنسول یونهم گزارش کرده است که براساس فرمان صادره در ۱۸۳۹ «واردات اغلب محصولات ایران به گرجستان ممنوع اعلام شده است.»^۲ در اواخر قرن، همان طور که قبلاً اشاره کردیم، دولت روسیه تزاری راجع به ورود پنبه خام از ایران تسهیلاتی برای ایرانیان قائل شد که شرحش در صفحات قبل آمد. مقایسه سیاست بازرگانی ایران با ترکیه و روسیه، نشان دهنده این واقعیت است که در هیچ موردی ما با وضعیتی شبیه به وضعیت ایران مواجه نیستیم. کالاهای انگلیسی که وارد ترکیه می شدند می بایست ۱۰ درصد ارزش عوارض می پرداختند و در صورت ورود به روسیه عوارض پرداختی رسماً ۳۵ درصد بود، ولی «نرخ واقعی حدوداً ۶۰ تا ۷۰ درصد ارزش بود.»^۳ در حالی که برای همان کالاها در صورت ورود به ایران عملاً ۳ درصد عوارض می پرداختند.

ثانیاً، گفتیم که مطابق عهدنامه های امضاء شده، تجار غیرایرانی از امتیازاتی برخوردار بودند که عمده ترین این معافیت ها، معافیت از پرداخت راهداری بود. به عقیده نگارنده پیامد این سیاست نادرست فقط این نبود که آن ها امکان می یافتند که تجارت خارجی ایران را در انحصار خود در آورند بلکه این معافیت ها شرایطی فراهم می کرد که در توزیع کالاهای وارداتی در داخل ایران هم در مقایسه با تجار بومی دست بالا را داشته باشند. به عنوان نمونه، کنسول استیونس تخمین زده است که اگر یک بار قند و شکر از اروپا از طریق ترکیه وارد ایران می شد، تا رسیدن به تبریز تجار بومی ۹ درصد بیشتر عوارض پرداخته بودند. البته اگر تاجر بومی می خواست، قند و شکر را به تهران بفرستد، بایست «در میانه، زنجان، قزوین و در تهران عوارض راهداری می پرداخت.»^۴

۱. هر تسلت: «گزارشی از مواردی که دولت بریتانیا با کشورهای خارجی درگیر جنگ بوده است...» اسناد محرمانه، شماره ۳۸۷۸، ۱۸۷۸، ص ۲۹.
۲. یونهم: «تجارت تبریز»، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۷۵.
۳. هر تسلت: همان، ص ۳۰.
۴. استیونس: «گزارش مورخ ۲۶ فوریه ۱۸۵۱»، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۶۶.

البته به این «عوارض قانونی» باید اجحافات نامحدود غیرقانونی را هم افزود. در این باره گزارش شده است که وقتی محموله ای به یک تبعه ایران فروخته می شود، «همه آن باج هائی را که بر اموال ایرانی ها وضع می شود، اخذ می کنند.»^۱ به این ترتیب، تعجیبی ندارد وقتی در گزارش کنسول بریتانیا می خوانیم که «در ماه های گذشته در تبریز زنجیروار شاهد ورشکستگی تجار بومی بوده ایم و واهمه این است که بسیاری دیگر هم ورشکست شوند.»^۲ بنابراین، چنین وضعیتی موجب می شد که تجارت ایران رفته رفته در دست تجار غیرایرانی متمرکز شود. علاوه بر آنچه که در فصول دیگر این دفتر اشاره کرده ایم، جدول زیر، این نکته را روشن می سازد.^۳

ارزش واردات به تبریز ۱۸۴۱-۱۸۳۳، به لیره استرلینگ

سال	کل	توسط تجار ایرانی	درصد از کل	توسط تجار غیرایرانی	درصد از کل
۱۸۳۳	۶۶۷۲۱۷	۵۶۶۹۵۶	۸۵	۱۰۰۲۶۱	۱۵
۱۸۳۴	۷۷۹۸۶۹	۶۵۸۷۸۳	۸۴	۱۲۱۰۸۷	۱۶
۱۸۳۵	۱۴۳۳۵۶۵	۱۲۳۳۵۶۵	۸۶	۱۹۹۰۰۰	۱۴
۱۸۳۶	۱۷۴۳۰۴۳	۱۴۵۶۰۰۰	۸۳	۲۸۱۰۴۳	۱۷
۱۸۳۷	۵۵۹۰۰۰	۱۱۸۶۹۶	۲۱	۴۴۰۳۰۴	۷۹
۱۸۳۸	۶۴۰۸۲۶	۳۰۳۹۱۳	۴۷	۳۳۶۹۱۲	۵۳
۱۸۳۹	۳۲۲۰۰۰	۱۹۵۶۵۲	۶۱	۱۲۶۳۴۷	۳۹
۱۸۴۰	۲۸۰۷۸۳	۱۴۶۰۸۷	۵۲	۱۳۴۶۹۵	۴۸
۱۸۴۱	۵۱۱۵۲۲	۱۵۲۱۷۴	۳۰	۳۵۹۳۴۸	۷۰

پ) مبادله نابرابر و انتقال مازاد از ایران

در صفحات پایانی این دفتر به بررسی انتقال مازاد از ایران خواهیم پرداخت. قبل از هر چیز باید یادآوری کنیم که مازاد تولید به دلایلی که گفتیم در اقتصاد ایران در

۱. دبکسون، همان، F.O. ۶۰-۲۴۱.
۲. ابوت: «گزارش ۳۱ مارچ ۱۸۴۳»، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۱۷.
۳. نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ص ۱۰۸.

این دوره مازدای قابل توجه نبوده است. همچنین گفتیم که به نظر می‌رسد بخش قابل ملاحظه‌ای از همین مازاد هم به صورت‌های گوناگون به‌هدر می‌رفته است و این خصلت‌هاست که به موضوع مورد بحث ما در این قسمت اهمیتی بسیار می‌بخشد، چون اگر فرضیه‌های ما درست باشد، نتایج حاصل بسیار پراهمیت خواهد بود.

قبل از ارائه داده‌های آماری از ذکر چند نکته که در زیر می‌آید، ناگزیریم.

تجارت بین کشورهای سرمایه‌سالاری صنعتی و کشورهای تازه سرمایه‌سالاری شده، با کشورهایی که به غلط کشورهای جهان سوم نامیده می‌شوند همیشه مقوله بحث‌برانگیزی بوده است. این که می‌گوئیم به غلط نامگذاری شده‌اند این است که این کشورها یا در مراحل ماقبل سرمایه‌سالاری‌اند، یا در حال سرمایه‌سالاری شدن هستند و یا این که ساختار دیگری دارند. واژه «جهان سوم» بیشتر از آنچه که یک واژه علمی باشد، با احساسات عمیق و پاکی آغشته است که به همین دلیل برای بررسی واقعیت این کشورها چندان مفید نیست.

باری، نظریات گوناگون در باره تأثیرات تجارت فیما بین این دو دسته از کشورها ابراز شده است که با هم تفاوت‌های اساسی دارند. دسته‌ای تجارت آزاد بین این دو دسته کشورها را لازمه پیشرفت اقتصادی کشورهای عقب‌مانده‌تر می‌دانند و دسته‌ای دیگر، به عکس، چنین تجارتی را علت عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی آن‌ها. پیروان هر دو دسته هم نظریات خود را با اسناد و مدارک آماری که معمولاً منشاء مشابه دارند، همراه می‌کنند. ولی اغلب از آن نتایج کاملاً متفاوت و معمولاً متضاد می‌گیرند. نویسنده این مطالب به هیچ‌یک از این دو دسته تعلق ندارد. از یک سو، گسترش تجارت آزاد بین این کشورها را فی‌نفسه دلیل و یا انگیزه پیشرفت اقتصادی عقب‌افتاده‌تر نمی‌داند. بستگی دارد چه کالاهایی با هم مبادله می‌شوند؟ و نرخ مبادله با چه مکانیسمی تعیین می‌شود؟ و چه کسی و یا کدام طبقه‌ای از نتایج این مبادله برخوردار می‌شوند؟

از سوی دیگر، مرا با تئوری‌هایی که علت اصلی عقب‌ماندگی این کشورها را تجارت با کشورهای صنعتی سرمایه‌سالاری می‌داند، غرابتی نیست. این بینش، با تمام جذابیت ظاهری، به باور من علت اصلی عقب‌ماندگی را نادیده می‌گیرد و ماست‌مالی می‌کند. همان‌طور که در صفحات قبل ذکر کرده‌ام، از نظر تاریخی درست است که

منسوجات منجستر مثلاً بافندگان اصفهان و یزد را از کار بیکار کرده است، ولی آنچه که باید ابتدا توضیح داده شود، این است که تولیدات منجستر چگونه هزاران مایل آن طرف‌تر، ارزان‌تر از فرآورده‌های محلی به بازار عرضه شده است! همین جا این را نیز گفته باشم که تردیدی نیست که تجارت بین ملل بر آن اساسی که تاکنون تداوم یافته است، در تداوم عقب‌ماندگی و در ناهنجاری بیشتر ساختار اقتصادی این جوامع نقش مهمی ایفا نموده است. در چنین وضعیتی است که واعظان تجارت آزاد و طرفداران رنگارنگ نظام سرمایه‌سالاری، جهان و بشریت را به آن آزمایشگاه عظیم و خرگوش‌های حقیری تبدیل کرده‌اند تا صحت و سقم تئوری‌های خویش را تجربه کنند. این را نیز نگفته نگذارم که با توجه به رویدادهای چند سال اخیر و ورشکستگی کامل «مارکسیسم» روسی، اگرچه این درست است که پیروان نظام و ارزش‌های سرمایه‌سالاری، با دم‌شان گردو می‌شکنند، ولی پیامد تبدیل جهان به چنین آزمایشگاهی برای بشریت فاجعه‌آفرین بوده است. به محک کشیدن تئوری‌های اسمیت و ریکاردو و مالتوس و حتی در قرن حاضر، تئوری‌های فریدمن و هایاک و شماری دیگر هزینه انسانی چشمگیری را بر بشریت تحمیل کرده است، چون در ارتباط تنگاتنگ با نیازهای سیری‌ناپذیر سرمایه به انباشت بیشتر و باز هم بیشتر، آن‌چنان تقسیم‌کاری به جهان تحمیل شده است که با تمام استدلال‌های علمی و شبه‌علمی طرفداران اسمیت و ریکاردو و دیگران در ۳۰ سال پیش وجود نداشت. به همین دلیل است که بحث‌هایی که در اوایل قرن حاضر توسط اوهلن و هابرلر و دیگران شده است قبل از آن که توضیح شرایط جهان باشد، در اصل، توجیه واقعیت‌های تلخ جهان‌اند. بضاعت ناچیز نویسنده به او امکان ارائه یک بحث تئوریک پیچیده رانمی‌دهد و هدف هم چنین چیزی نبوده است و نمی‌توانست باشد. قصد من به‌طور خلاصه این است که با بهره‌گیری از شماری از اسناد و داده‌های رسمی، نشان دهیم که تجارت آزاد بین دو کشوری که در مراحل گوناگون رشد و تکامل تاریخی هستند، در اکثریت قریب به اتفاق موارد (اگر نگوئیم همیشه) به‌ضرر کشوری که عقب‌مانده‌تر است عمل خواهد کرد. برای این منظور و به دلیل فقدان آمار رسمی در ایران، بحثمان را به تجارت ایران و هندوستان که در کنترل استعماری بریتانیا بود خلاصه می‌کنیم و از آمارهای رسمی دولت هندوستان که در دسترس هستند بهره خواهیم جست. به باور ما، ارزش و میزان

درستی این داده‌های آماری مانند هر آمار رسمی دیگر است. دلیلی نداریم که این آمارها را ضرورتاً قابل اعتمادتر و یا دارای ارزش نسبی کمتری بدانیم. وقتی می‌گوئیم «به ضرر کشور عقب‌مانده‌تر» منظورمان این است که مبادله در این شرایط، به انتقال مازاد تولید از کشور عقب‌مانده‌تر به کشور پیشرفته‌تر منجر می‌شود. در کنار دیگر عوامل، این مازاد منتقل شده، به نوبه خود انباشت آغازین یا بدوی را که پیش‌درآمد مناسب سرمایه‌سالاری در این دسته از کشورها است کندتر می‌کند. در حالی که در کشورهای پیشرفته‌تر، این مازاد منتقل شده به انباشت سرمایه افزون‌تری منتهی می‌شود. کندتر شدن انباشت آغازین در یک‌دسته از کشورها و افزون‌تر شدن انباشت در دسته دیگر، اساس مادی آن چیزی است که در مرحله بعدی (اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم) برای توجیه ضرورت سرمایه‌گذاری خارجی (یا نفوذ امپریالیستی) در این کشورها به کار گرفته شده است. اغلب تئوری‌های اقتصاد توسعه (غیر از تئورهای مربوط به وابستگی) که توسط اقتصاددانان طرفدار نظام سرمایه‌سالاری تدوین شده است، با بیش و کم تفاوتی در این نقطه با هم اتفاق نظر داشته و دارند. حالا این شرکت‌های خارجی که در فرایند انکشاف خود به هیولاهائی به نام شرکت‌های چندملیتی فراروئیده‌اند و معمولاً با مقایسه نرخ برگشت سرمایه در نقاط مختلف دنیا، تصمیم می‌گیرند که در این یا آن کشور سرمایه‌گذاری کنند (و بعلاوه و در کنار آن هم معمولاً سبیل سیاستمداران تا مغز استخوان فاسد این کشورها را چرب می‌کنند تا بادست و دل باز به غارت و چپاول بپردازند) تا کجایی توانستند و یا می‌توانند در انکشاف اقتصادی جوامع عقب‌مانده‌تر، نقش مثبت ایفا نمایند.

گفتیم که وقتی بحث‌مان را به ایران محدود می‌کنیم با کمبود داده‌های آماری روبه‌رو می‌شویم. برای تخفیف این مشکل، بررسی را به تجارت ایران و هند در فاصله سال‌های ۱۹۰۶ - ۱۸۷۰ محدود می‌کنیم. برای این دوره آمارهای رسمی در اختیار داریم که اگرچه کامل نیستند، ولی اطلاعات فراوانی در اختیار ما قرار می‌دهند. براین اساس، ما مدل اقتصادی بسیار ساده‌ای را در نظر می‌گیریم که ایران به هندوستان پنبه خام صادر می‌کند و از هندوستان هم منسوجات پنبه‌ای وارد ایران می‌شود. البته این درست است که تجارت ایران و هند در این دوره منحصر به این دو قلم نبوده است، ولی به‌طور متوسط، نزدیک به ۶۵ درصد از تجارت ایران و هند را تشکیل

می‌داده است. بعلاوه، دلیلی در دست نداریم که نشان بدهد که در مورد دیگر اقلام، وضعیت فرق می‌کرده است. قدم بعدی‌مان این است که محاسبه کنیم در فاصله این سال‌ها، برای هر لیره استرلینگ درآمد صادراتی، ایران مجبور به صدور چه مقدار پنبه بوده است و بازای صرف آن لیره استرلینگ برای وارد کردن منسوجات پنبه‌ای از هندوستان چه مقدار پارچه می‌خریده است. به جدول زیر که براساس این آمارهای رسمی محاسبه شده‌اند، توجه کنیم.^۱

متوسط سالیانه مقدار پنبه صادراتی ایران بازای هر لیره استرلینگ درآمد صادراتی

متوسط سالیانه	مقدار به کیلوگرم	۱۸۷۱-۷۵=۱۰۰
۱۸۷۱-۷۵	۱۵/۴۸	۱۰۰
۱۸۷۶-۸۰	۲۱/۲۲	۱۳۷
۱۸۸۱-۸۵	۲۱/۱۲	۱۳۶
۱۸۸۶-۹۰	۲۰/۴۵	۱۳۲
۱۸۹۱-۹۵	۲۰/۹	۱۳۵
۱۸۹۶-۱۹۰۰	۲۲/۱۵	۱۴۳
۱۹۰۱-۱۹۰۶	۲۸/۵	۱۸۴

برای هر لیره استرلینگی که صرف واردات منسوجات پنبه‌ای از هندوستان می‌شد،

۱. نگاه کنید به آمار رسمی دولت هندوستان که به وسیله «اداره هندوستان» و «هیئت تجارت» چاپ شده است. اسناد پارلمانی، ۱۸۷۴، جلد ۷۰؛ ۱۸۷۵، جلد ۵۵؛ ۱۸۷۶، جلد ۵۷؛ ۱۸۸۱، جلد ۸۸؛ ۱۸۸۶، جلد ۴۹؛ ۹۱-۱۸۹۰، جلد ۵۸؛ ۱۸۹۶، جلد ۶۲؛ ۱۸۹۷، جلد ۶۵؛ ۱۸۹۸، جلد ۶۶؛ ۱۸۹۹، جلد ۶۷؛ ۱۹۰۰، جلد ۵۸؛ ۱۹۰۱، جلد ۵۰؛ ۱۹۰۲، جلد ۷۴؛ ۱۹۰۷، جلد ۵۹. همچنین نگاه کنید به: هیئت تجارت: «جدول آماری مربوط به مستعمره‌ها و دیگر متعلقات بریتانیا»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۴، جلد ۷۰ (بخش ۱۴).

اداره هندوستان: «گزارشی از تجارت هندوستان انگلیس با دیگر متعلقات بریتانیا و سایرین»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۶، جلد ۵۷؛ ۱۸۸۱، جلد ۸۸؛ ۱۸۸۶، جلد ۴۹؛ ۹۱-۱۸۹۰، جلد ۶۶؛ ۱۸۹۶، جلد ۶۷؛ ۱۸۹۸، جلد ۶۶؛ ۱۸۹۹، جلد ۶۶؛ ۱۹۰۰، جلد ۵۸؛ ۱۹۰۱، جلد ۵۰؛ ۱۹۰۲، جلد ۷۴؛ ۱۹۰۷، جلد ۵۹. اداره هندوستان: «بازنگری تجارت هندوستان در ۹۷-۱۸۹۶»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۸، جلد ۶۴. هیئت تجارت: «هند شرقی، خلاصه آمارها»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۲، جلد ۱۱۲؛ ۱۹۰۷، جلد ۹۴.

مقادیر متفاوتی پارچه پنبه‌ای دریافت می‌شد. جدول زیر بیانگر این تغییرات است.^۱

متوسط سالیانه پارچه پنبه‌ای به یارد بازاری هر لیبره استرلینگ هزینه وارداتی

متوسط سالیانه	مقدار به یارد	۱۸۷۱-۷۵=۱۰۰
۱۸۷۱-۷۵	۵۵/۴	۱۰۰
۱۸۷۶-۸۰	۵۳/۱	۹۶
۱۸۸۱-۸۵	۵۲/۶	۹۵
۱۸۸۶-۹۰	۵۲/۳	۹۴
۱۸۹۱-۹۵	۵۰/۷	۹۱
۱۸۹۶-۱۹۰۰	۵۱/۵۶	۹۳
۱۹۰۱-۱۹۰۶	۷۷/۵	۱۴۰

آنچه که از این دو جدول مشاهده می‌شود، این است که ایران ناچار بوده است که مقدار بسیار بیشتری پنبه صادر بکند تا یک لیبره استرلینگ درآمد صادراتی داشته باشد، در حالی که به استثنای سال‌های اولیه قرن بیستم، بازاری هر لیبره استرلینگ مقدار کمتری پارچه دریافت می‌کرده است. قبل از ادامه مطلب، باید به دو نکته اشاره کنم: ۱. اگر شواهدی موجود باشد که تکنیک‌های تولید مواد خام از جمله پنبه در ایران در این دوره پیشرفت داشته است، آنگاه نزول قیمت دریافتی برای پنبه صادراتی ضرورتاً به معنی وجود مکانیسمی نیست که به ضرر اقتصاد ایران بوده است. اگر این فرضیه قابل اثبات باشد، با کاهش هزینه تولید پنبه، قیمت دریافتی هم کاهش یافته است. در مورد ایران، هیچ شواهدی در دست نداریم که بیانگر بهبود تکنیک باشد. نه شیوه جدید تولید عرضه شد و نه راه برای ورود ماشین‌آلات کشاورزی باز شد. در مرحله‌ای البته کوشیدند که بذر پنبه امریکائی را به ایران وارد کنند که آن‌هم نهایتاً موفقیت‌آمیز نبود.

۲. از سوی دیگر، اگر بتوان نشان داد که هزینه تولید منسوجات پنبه‌ای افزایش یافته است، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که هزینه بالاتر تولید موجب بالا رفتن قیمت آن شده است. در نتیجه مکانیسمی بر ضد ایران وجود نداشته است. در این مورد هم سندی دال بر افزایش هزینه تولید منسوجات پنبه‌ای در دست نداریم. به‌عکس همه شواهد موجود دلالت دارند که با پیشرفت صنعت، هزینه تولید باید احتمالاً پائین آمده باشد.

اگرچه این جدول‌ها بیانگر وجود مکانیسمی هستند که بر ضد اقتصاد ایران عمل می‌کرده است، ولی هنوز به این سؤال جواب نمی‌دهند که آیا مازادی منتقل شده است یا خیر؟ برای پاسخ به این سؤال، مسئله را این‌گونه طرح می‌کنیم که اگر قیمت نسبی بین پارچه‌های پنبه‌ای و پنبه خام که در سال‌های ۱۸۷۱-۷۵ وجود داشت، برای بقیه دوره مورد بررسی هم ادامه می‌یافت، ما با چه وضعیتی روبه‌رو می‌شدیم؟ جدول زیر نشان‌دهنده مقدار پنبه خام صادراتی از ایران است که با مقدار احتمالی پنبه صادراتی، در صورت حفظ قیمت نسبی سال‌های ۱۸۷۱-۷۵، مقایسه شده است.^۱

پنبه خام صادراتی از ایران به هندوستان بازاری هر لیبره استرلینگ
(به کیلوگرم)

متوسط سالیانه	صادره	باید صادر می‌شد، اگر قیمت نسبی ۱۸۷۱-۷۵ ثابت می‌ماند	تفاوت به کیلوگرم
۱۸۷۱-۷۵	۱۵/۴۸	۱۵/۴۸	۰
۱۸۷۶-۸۰	۲۱/۲۲	۱۴/۸۴	۶/۳۸
۱۸۸۱-۸۵	۲۱/۱۲	۱۴/۶۹	۶/۴۳
۱۸۸۶-۹۰	۲۰/۴۵	۱۴/۶۱	۵/۸۴
۱۸۹۱-۹۵	۲۰/۹	۱۴/۱۷	۶/۷۳
۱۸۹۶-۱۹۰۰	۲۲/۱۵	۱۴/۴	۷/۷۵
۱۹۰۱-۱۹۰۶	۲۸/۵	۲۱/۶۶	۶/۸۴

آنچه که این جدول نشان می‌دهد این است که برای نمونه در سال‌های ۱۸۹۶-۱۹۰۰ ایران بازاری آن مقدار پنبه صادراتی که در فاصله سال‌های ۷۵-۱۸۷۰ یک پوند و ده شلینگ (یک پوند و پنجاه پنس) ارزش داشت، فقط یک لیتره استرلینگ دریافت کرد. اگر به مقدار متوسط پنبه صادراتی در آن سال‌ها توجه کنیم، به جای ۸/۱۷۱۸۲ لیتره (متوسط سالیانه) ایران می‌بایست ۲/۲۵۸۲۸ لیتره دریافت می‌کرد. البته فرض قضیه این است که قیمت‌های نسبی به زیان ایران تغییر نمی‌کرد. آنچه که مهم است، نه مقدار مطلق این مازاد منتقل شده بلکه وجود واقعیت این تفاوت‌ها است.

در توجیه وجود چنین فرایند کاهش یابنده‌ای در نرخ مبادله، بعضی از اقتصاددانان مطرح می‌کنند که ماهیت فرآورده‌های مورد مبادله، برای مثال مواد اولیه در مقابل مواد صنعتی، توضیح‌دهنده وجود این چنین فرایندی است. به این ترتیب و به سخن دیگر، مناسبات اجتماعی حاکم به‌عنوان عامل تعیین‌کننده حذف می‌گردد و مسئله در ابعاد صرفاً تکنیکی مطرح می‌شود. در این ارتباط به عواملی از قبیل صرفه‌جویی در مصرف مواد اولیه در روند تولید، کشف و ساختن جانشین‌های مصنوعاً تولید شده برای فرآورده‌های طبیعی (الیاف مصنوعی به جای پشم و پنبه و ابریشم) و شماری عوامل دیگر اشاره می‌کنند. به گمان ما، هرچه که تأثیر این عوامل باشد، عامل تعیین‌کننده مناسبات تولیدی حاکم و پیشرفتگی و یا عقب‌ماندگی نیروهای مولد در اقتصاد این کشورهای درگیر مبادله است. به دیگر سخن، با نادیده گرفتن ابعاد اجتماعی، ماهیت تکنیکی قضایا قادر به توضیح وضعیت نخواهد بود. در دفاع از این پیشنهاد، همان تجربه قبلی را تکرار می‌کنیم، منتهی هندوستان به ایران برنج صادر می‌کند و از ایران هم پشم خام به هندوستان صادر می‌شود. اگر مناسبات تکنیکی صرف توضیح‌دهنده باشند، ما نباید شاهد اختلاف چشمگیری باشیم، چون هر دو قلم جزو فرآورده‌های کشاورزی‌اند. به جدول صفحه بعد توجه کنید.^۱

فرآورده‌های مبادله شده بازاری هر لیتره استرلینگ

متوسط سالیانه	برنج وارداتی به کیلو	۱۸۷۱-۷۵-۱۰۰	پشم صادراتی به کیلو	۱۸۷۱-۷۵-۱۰۰
۱۸۷۱-۷۵	۱۳۴/۴	۱۰۰	۱۳/۹	۱۰۰
۱۸۷۶-۸۰	۱۰۵	۷۸	۱۴/۵۵	۱۰۵
۱۸۸۱-۸۵	۱۳۴/۴	۱۰۰	۱۴/۹	۱۰۷/۱
۱۸۸۶-۱۹۰۰	۱۱۹	۸۸	۱۵/۴۷	۱۱۱
۱۸۹۱-۹۵	۱۰۱	۷۵	۱۵/۳۷	۱۱۰
۱۸۹۶-۱۹۰۰	۹۴/۲	۷۰	۱۵/۲	۱۰۹/۱
۱۹۰۱-۱۹۰۶	۹۸/۷۵	۷۳	۱۵/۸۹	۱۱۴/۳

برای این سال‌ها متوسط سالیانه صادرات پشم را در دست داریم، اگر فرض کنیم که قیمت نسبی سال‌های ۷۵-۱۸۷۱ ثابت می‌ماند و برای بقیه دوره تغییر نمی‌کرد، می‌توانیم مقدار مازاد منتقل شده را به شکل جدول زیر تخمین بزنیم.^۱

مازاد منتقل شده از ایران: صادرات پشم به هندوستان

متوسط سالیانه	به کیلوگرم	ارزش مازاد به قیمت ۱۸۷۱-۷۵ به استرلینگ
۱۸۷۱-۷۱	۰	۰
۱۸۷۶-۸۰	۱۴۸۲۵۹	۱۰۶۶۶/۱
۱۸۸۱-۸۵	۴۳۷۳۳/۶	۳۱۴۶/۱
۱۸۸۶-۹۰	۲۳۱۰۳۳/۹	۱۶۶۲۱/۱
۱۸۹۱-۹۵	۴۷۵۰۵۷	۳۴۱۷۴/۶
۱۸۹۶-۱۹۰۰	۵۱۶۶۳۸/۲	۳۷۱۶۸/۲
۱۹۰۱-۱۹۰۶	۲۷۶۱۲۴/۷	۱۹۸۶۵

همان‌طور که مشاهده می‌شود، وقتی واردات و صادرات فرآورده‌هایی که از نظر تکنیکی مشابه هستند (مواد اولیه) را در نظر بگیریم، مسئله انتقال مازاد از ایران کماکان ادامه می‌یابد. به این ترتیب، به گمان ما علت را باید در جای دیگر جستجو کرد. به عنوان علل احتمالی مازادی که منتقل می‌شود، به عوامل زیر اشاره می‌کنیم.

الف) در حالی که واردات ایران از صادراتش به امپراتوری بریتانیا (و یا روسیه) در صدناچیزی از واردات و صادرات بریتانیا (و روسیه) راتشکیل می‌داد، تجارت خارجی ایران تقریباً به‌طور کامل در کنترل بریتانیا (و روسیه) بود. نه تنها سیاست تجاری ایران عملاً توسط نمایندگان این دو کشور و براساس منافع آنان تعیین می‌شد و این وضعیت مخصوصاً پس از امضای عهدنامه ترکمانچای شدت یافت، بلکه در رابطه با اقلام منفرد هم وضعیت به همین صورت بود. آش آنقدر شور شده بود که حتی ناصرالدین شاه در نامه‌ای به میرزا ملکم خان نوشت: «... وضع دولت ایران طوری شده است که هیچ دولتی به این حالت نیست. دولت ایران میان رقابت دولتین انگلیس و روس گیر کرده است، هر کاری مبنی بر صرفه و صلاح و آبادی مملکت خودمان در جنوب ایران بخواهیم از ساختن راه و سایر بکنیم، دولت روس می‌گوید برای منافع انگلیس می‌کنید، چنان‌که در مسئله رود کارون همین‌طور می‌گویند. راه هم بخواهیم بسازیم همین‌طور می‌گویند، در شمال و مغرب و مشرق ایران اگر بخواهیم چنین کارها بکنیم انگلیس‌ها می‌گویند به ملاحظه منافع روس اقدام به این کارها کرده و می‌کنید. چنانچه در ساختن راه قوچان و راه آهن که حاج محمدحسن در کار ساختن در محمود آباد در کنار بحر خزر راست مکرر همین اظهارات را کرده‌اند. تکلیف ما مشکل شده است و روز به روز مشکل‌تر خواهد شد...»^۱

به هر حال، بریتانیا در واردات منسوجات به ایران تا اواخر قرن موقعتی نزدیک به انحصار داشت، ولی ظهور امپریالیسم تازه به میدان رسیده آلمان در اواخر قرن و قدرت گرفتن اقتصادی روسیه تا حدودی از سلطه بلامنازع بریتانیا کاست. شبیه به

۱. تیموری: عصر بی‌خبری، ص ۱۵. برای این‌که از ناصرالدین‌شاه تصویر واقع‌بینانه‌ای ارائه داده باشیم، باید اشاره کنیم که اعتمادالسلطنه نقل کرده است که در پاسخ به شکایت عزیرالسلطان که «چرا نوکرهای شما به پسرهای که شما تعظیم می‌کنند و از برای من کسی تواضع نمی‌کنند»، شاه گفت: «هر کس به تو تکریم نمی‌کند، با شمشیرت شکمش را پاره کن.» (خاطرات، ص ۵۳). در جای دیگر شاه به عزیرالسلطان نصیحت می‌کند: «عزیرخان، وقتی که تو ان‌شاءالله شاه شدی، قتل نکنی، چشم بیرون نیآوری.» (خاطرات، ص ۵۱۷). این فقه سر درواز دارد که فعلاً بماند.

همین وضعیت، برای روسیه تزاری در رابطه با صدور قند و شکر به ایران وجود داشت. گرچه در اوائل و اواسط قرن، قند و شکر فرانسه و تا حدودی تولیدات جاوه به بازارهای ایران راه می‌یافت، ولی در دهه‌های آخر قرن بازار ایران در کنترل قند و شکر روسی بود. از اقلام صادراتی ایران، فرش و تریاک عمده‌تأ به بازارهای تحت کنترل بریتانیا سرزیر می‌شدند. به این ترتیب، قیمت این اقلام وارداتی و صادراتی با شرایطی که در بریتانیا وجود داشت تعیین می‌شد و از آن تأثیر می‌گرفت. در چنین شرایطی، بعید به نظر می‌رسد که واقعیت‌های اقتصادی ایران، در تعیین قیمت و به‌طور کلی بر بازار، نقش مؤثری داشته باشد. اگر هم تأثیری داشت، به احتمال زیاد نقشی بسیار ناچیز داشت. در تأیید نکته‌ای که گفته‌ایم، جدول زیر جالب است.^۱

متوسط سهم سالیانه بریتانیا در تجارت خارجی ایران از طریق خلیج فارس
(درصد از کل)

متوسط سالیانه	واردات به ایران	صادرات از ایران
۱۸۷۵-۷۷	۴۰	۵۶
۱۸۷۸-۸۰	۷۲	۴۵
۱۸۸۱-۸۳	۷۳	۴۵
۱۸۸۴-۸۶	۸۹	۳۸
۱۸۸۷-۸۹	۷۵	۵۱
۱۸۹۰-۹۲	۸۳	۴۹
۱۸۹۳-۹۵	۸۲	۵۲
۱۸۹۶-۹۸	۷۵	۴۹
۱۸۹۹-۱۹۰۱	۷۱	۴۵
۱۹۰۲-۱۹۰۴	۶۸	۵۱

۱. این جدول براساس اطلاعات مندرج در گزارش‌های کنسولی که کنسول‌های بریتانیا از شهرهای جنوبی ایران فرستاده‌اند و در اسناد پارلمانی، مجلدات گوناگون ضبط است، تدوین شده است. برای اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به دولت هندوستان - وزارت امور خارجه: «گزارش اداره نمایندگی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس»، که در طول سال‌های ۱۸۷۶-۸۲ در کلکته چاپ شد.

وضعیت مشابهی در تجارت ایران با اروپا از طریق ترکیه وجود داشت، ولی همان طور که گفتیم، هرچه که به سال‌های آخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم نزدیک تر می‌شویم، سهم آلمان بیشتر می‌شود.^۱

منشاء واردات ایرانی از اروپا از طریق ترکیه، (درصد از کل)

متوسط سالیانه	انگلستان	آلمان	فرانسه	دیگران
۱۸۸۱-۸۵	۷۶	۱۲	۷	۵
۱۸۸۶-۹۰	۷۵	۱۴	۸	۳
۱۸۹۱-۹۵	۶۵	۱۸	۱۰	۷
۱۸۹۶-۱۹۰۰	۵۷	۲۴	۱۲	۷
۱۹۰۱-۱۹۰۶	۴۲	۳۲	۸	۱۸

وقتی بین دو کشور درگیر مبادله تجاری چنین مناسباتی حاکم باشد، مکانیسم‌های بازار به آن صورتی که تبلیغ می‌شود، عمل نخواهد کرد و آن طرفی که قدرت بیشتری برای تأثیرگذاری بر چگونگی عملکرد بازار دارد، از آن به نفع خویش بهره خواهد جست. در دنباله همین مسئله، نمونه زیر از مناسبات تجاری ایران و روسیه جالب است. چرچیل در گزارشی که در ۱۸۹۳ تهیه کرده است، ضمن اشاره به اهمیت درآمد ناشی از صادرات برنج بر اقتصاد گیلان متذکر شده است که «قیمت عمده فروشی برنج در رشت با قیمت بازار باکو تنظیم می‌شود...» او همچنین افزوده

۱. منبع داده‌های آماری در این جدول، گزارش‌های کنسولی است که کنسول‌های بریتانیا از شهرهای مختلف ترکیه فرستاده‌اند.

بی‌لیونی: «تجارت طرابوزان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۴، جلد ۶۷؛ ۱۸۷۵، جلد ۶۷؛ ۱۸۷۶، جلد ۷۵؛ ۱۸۷۸-۷۹، جلد ۷۲؛ ۱۸۸۰، جلد ۷۵؛ ۱۸۸۲، جلد ۷۰؛ ۱۸۸۳، جلد ۷۴؛ ۱۸۸۴، جلد ۸۱؛ ۱۸۸۴-۸۵، جلد ۷۶.

لانگورث: «تجارت طرابوزان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۶، جلد ۶۶؛ ۱۸۸۸، جلد ۱۰۳؛ ۱۸۹۰، جلد ۷۷؛ ۱۸۹۰-۹۱، جلد ۸۸؛ ۱۸۹۲، جلد ۹۴؛ ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۷؛ ۱۸۹۴، جلد ۸۸؛ ۱۸۹۵، جلد ۱۰۰؛ ۱۸۹۶، جلد ۸۹؛ ۱۸۹۷، جلد ۹۹؛ ۱۸۹۸، جلد ۹۹؛ ۱۸۹۹، جلد ۱۰۳؛ ۱۹۰۱، جلد ۸۵؛ ۱۹۰۲، جلد ۱۱۰؛ ۱۹۰۳، جلد ۷۹؛ ۱۹۰۴، جلد ۱۰۱؛ ۱۹۰۵، جلد ۹۳.

یانگ: «تجارت طرابوزان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۷، جلد ۹۳.

است که «ترس و وحشت غریبی بازار رشت را فرا گرفته است، چون قیمت برنج در باکو ۳۰ درصد تنزل کرده است.» چرچیل ادامه می‌دهد که علت کاهش قیمت این بود که روزنامه‌های باکو متن قراردادی را چاپ کرده بودند که براساس آن قرار بود عوارض گمرکی بر برنج وارداتی از هندوستان کاهش یابد و به همین دلیل «انتظار می‌رود که واردات به قفقاز از هندوستان افزایش یابد.» مسئله این بود که با نبودن راه و امکانات ارتباطی، برنج گیلان غیر از بازار باکو به بازارهای دیگری دسترسی نداشت و نمی‌توانست به قیمتی بالاتر از قیمت باکو عرضه شود. بعلاوه، به‌عنوان درصدی از کل واردات برنج به باکو، رقم قابل اهمیتی هم بود که با برکنار ماندن از آن بازار، شرایط را به نفع خویش تغییر دهد.

ب (میلیون‌ها تولیدکننده کوچک که در تحت نظام ماقبل سرمایه‌سالاری در ایران درگیر تولید بودند به آسانی قابل سامان یافتن در تشکیلاتی که بتواند بر بازار تأثیر بگذارد، نبودند. در حالی که در نظام سرمایه‌سالاری، سرمایه‌داران در عین حالی که ممکن است درگیر رقابت در بازار باشند، ولی همگی در یک گره گاه کلیدی - حفظ و گسترش منافع طبقه سرمایه‌دار - با هم اتفاق و اتحاد داشتند. در ایران، فقدان یک بازار ملی و انکشاف نایافتگی مبادله و تولید کالائی باعث می‌شد که مکانیسم بازار با خصلتی متناقض عمل کند. به این ترتیب که وقتی تولید انبوه بود، مستقل از وضعیت موجود در بقیه نقاط کشور و یا بازار جهانی، قیمت افت می‌کرد و صاحبان این فرآورده‌ها چاره‌ای نداشتند غیر از این که به هر طریقی و به هر قیمتی که بتوانند، مازاد تولید را نقد کنند. از سوی دیگر، گفتیم که در ایران، صادرات فقط موقعی انجام می‌گرفت که مازاد محصول وجود داشت، یعنی قیمت‌ها، افت می‌کرد. در حالی که وقتی وضع محصول نامساعد بود، صادرات نقصان می‌یافت و قیمت‌ها در بازار داخلی به دلیل کمبود بالا می‌رفت. محصولات ایران در بازارهای روسیه یا بریتانیا فاقد آن موقعیت مسلطی بود که محصولات این دو کشور در ایران داشت. به این ترتیب و به سخن دیگر، وقتی در ایران قیمت‌ها بالا می‌رفت، این کشورها می‌توانستند بدون صادرات ایران زندگی اقتصادی خود را ادامه بدهند بدون این که به دلیل نبودن محصولات ایران گرفتار کمبود یا مشکلات ناشی از آن بشوند. چنین

۱. چرچیل: «تجارت گیلان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

پیامدی را در مورد منسوجات وارداتی یا قند و شکر روسی نمی‌توان گفت. چون توقف صدور این اقلام به ایران، اوضاع اقتصاد ایران را بهم می‌ریخت.

این نیز به یادآوری می‌آورد که حتی در مورد اقلام مشابه، ما با وضعیتی روبه‌رو هستیم که به آسانی قابل توضیح نیست، یا این‌که برای راقم این سطور درکش دشوار است. برای نمونه، در طول سال‌های ۱۹۰۶-۱۸۷۱ ایران بازاری هر لیره استرلینگی که برای واردات برنج از هندوستان هزینه کرد، به‌طور متوسط ۱۱۲ کیلوگرم برنج دریافت کرد، در حالی‌که در طول همین مدت، در بخش صادرات خویش، برای هر لیره استرلینگ درآمد صادراتی مجبور شد که به‌طور متوسط ۱۵۷ کیلوگرم برنج به روسیه صادر کند.^۱ به تعبیری، ایران در طول این دوره ۱۵۷ کیلوگرم برنج را با ۱۱۲ کیلوبرنج هندی معاوضه می‌کرده است. بدون تردید، بخشی از این اختلاف با هزینه حمل و نقل برنج از هندوستان به ایران قابل توضیح است، ولی آنچه که روشن نیست، غیر از مسئله نبودن راه، این‌که چرا برنج گیلان به دیگر نقاط ایران صادر نمی‌شده است؟

پ) انهدام صنایع دستی، همان‌گونه که در صفحات قبل به آن اشاره شد، موجب پیدایش و افزایش بیکاری در شهرها می‌شود، در حالی‌که از سوی دیگر، با تأثیری که بر درآمد روستائیان می‌گذارد، موجب تشدید بحران کشاورزی می‌شود. این خصلت دوگانه موجب می‌شود که یک مازاد مصنوعی نیروی کار در بخش روستا ظهور یابد که به نوبه خود باعث می‌شود که تولیدکنندگان مستقیم در مقایسه با زمینداران در موقعیت ضعیف‌تری قرار گیرند و با شرایط نامساعدتری حاضر به کار کردن باشند. احتمال می‌رود که این مازاد مصنوعی کار در روستا و پیامدهای آن، در نهایت امر موجب شود که قیمت نسبی فرآورده‌های تولید شده در اقتصادی شیه ایران در مقایسه با قیمت فرآورده‌های تولیدی در اقتصادهای سرمایه‌سالاری کاهش یابد. وقتی صحبت از مازاد مصنوعی می‌کنیم، غرضمان توجه به این نکته است که این مازاد نیروی کار، بیشتر از آنچه که نتیجه افزایش جمعیت باشد، از انهدام صنایع دستی نشأت می‌گیرد. در واقعیت امر، مازادی است در ارتباط با امکانات اشتغال در اقتصاد و

نه امکانات بقا و معیشت به‌طور کلی. وقتی که تجارت خارجی در چنین شرایطی ادامه می‌یابد، اقتصاد کشور عقب‌مانده، و در این مورد ایران، به‌طور روزافزونی به اقتصاد سرمایه‌سالاری اروپا و روسیه وابسته می‌شود. بخصوص، بخش کشاورزی ناچار می‌گردد که خود را برای تأمین مالی واردات از یک سو، و برآوردن نیازهای کشورهای مسلط تطبیق دهد و آماده سازد. به سخن دیگر، این بخش مجبور می‌شود که بخشی از زمین و نیروی کارش را برای تولید محصولاتی صرف کند که در واقع بازار داخلی ندارد، بلکه دارای این خصیصه است که برای تأمین مالی واردات، مورد مبادله قرار می‌گیرد. (در قرن بیستم، این نقش را نفت ایفا کرده است و می‌کند.) اگر چنین تحولاتی با پیشرفت کشاورزی همراه باشد، مشکلی پیش نمی‌آید، اقتصاد امکان شکوفائی بیشتر خواهد یافت، ولی در نبود آن، آنچه که احتمالاً اتفاق می‌افتد، تورم لجام‌گسیخته قیمت مواد غذایی، کمبود و در موارد جدی، قحطی است. به باور این نویسنده، تولید پنبه، ابریشم و تریاک در ایران قرن نوزدهم قبل از آن‌که بیانگر رشد نیروهای مولد در کشاورزی باشند، در واقع ترجمان چنین فشارهایی از سوی سرمایه‌سالاری اروپا بر اقتصاد ایرانند. نتیجه چنین فشاری، به قول جی گیل‌بار این بود که «... در طول چهل سال آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مقدار کل تولید سالیانه گندم و جو در ایران چه به‌طور مطلق و یا نسبی کاهش چشمگیری داشته است...»^۱ از آنچه در این فصل گفتیم، جمع‌بندی کنیم:

عقب‌ماندگی نسبی اقتصاد ایران در مقایسه با سرمایه‌سالاری تازه‌نفس اروپا در قرن نوزدهم، توأم با فساد و لاقیدی غیرقابل توصیف طبقه حاکم شرایطی ایجاد کرد که فرایند نابودی صنایع دستی در ایران را تشدید کرد. از سوی دیگر، کشاورزی ایران هم در برابر چنین مجموعه ناخوشایندی ناچار به تعدیل و تغییر شد. تغییراتی که بیان بیرونی خود را در کمبود، قحطی و افزایش سریع قیمت مواد غذایی یافت. تولیدکنندگان مستقیم که با کار شبانه‌روزی، و به قول سیاح: «... با این‌که شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند، نان جو به‌قدر سیر خوردن ندارند. سال به‌سال، شش ماه شش ماه گوشت به‌دهنشان نمی‌رسد.»^۲ آنان چاره‌ای جز مهاجرت گسترده از ایران نداشتند.

۱- جی. جی. گیل‌بار: «کشاورزی ایران در اواخر دوره قاجار ۱۹۰۶-۱۸۶۰»، مجله مطالعات آسیایی و افریقایی، ۱۹۷۸، ص ۳۱۵. ۲- سیاح: خاطرات... ص ۱۲۷.

۱- براساس داده‌های آماری در منابعی که در همین فصل آمده است و همچنین گزارش‌های کنسولی کنسول‌های بریتانیا در رشت، اسناد پارلمانی، مجلدات گوناگون، محاسبه شده است.

فهرست نام اشخاص

ادوارد ۲۸
 استاک ۵۹، ۲۱۹، ۲۶۰، ۲۸۰، ۳۱۶
 استانوس ۲۱۵
 استوارت ۳۰۲
 استیسگارد ۱۱۴
 استیونس ۳۲۲
 اسمیت، آدام ۱۴۷، ۳۲۵
 اعتمادالسلطنه، میرزا حسن خان ۱۴
 ۶۲، ۷۱، ۱۳۷، ۲۴۰، ۲۷۴
 التون (۴۱، ۴۴، ۴۶)
 الکساندر ۸۱
 الهروی، موفق ۲۱۵
 الیاس ۱۰۰، ۱۴۹، ۲۶۴
 امیرکبیر ۱۳، ۳۶، ۷۱، ۷۲
 امین الدوله، فرخ خان ۲۵۱
 امین السلطان ۲۷۴
 امین الضرب ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۴۷
 ۲۵۹، ۲۸۰، ۲۸۸
 اوتر ۴۱
 اوتو ۴۴
 اوریانوف ۱۷۳
 اوزلی ۱۲۴

آ
 آبردین (لرد) ۱۳۸
 آخوندزاده ۱۰۶
 آدمیت، فریدون ۲۵۷، ۳۱۹
 آرزو مانیانس ۲۸۹
 آصف الدوله ۲۷۳، ۲۷۴
 آغا محمدخان قاجار ۴۷، ۴۸، ۱۶۹
 آغاسی، حاج میرزا ۱۳۸
 آقا حسن خان ۱۳
 آقا شیخ عبدالقاسم ۲۹۰
 آقانجفی ۱۵۷
 آقانور ۲۲۶، ۳۱۶، ۳۱۷
 الف
 ابوت، دبلیو. جی ۱۱۷، ۳۱۸
 ابوت، کیث ۳۴، ۵۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸
 ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۱۹
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱
 اتابک اعظم ۲۷۷
 اتابک، میرزا علی اصغر خان ۳۲۰
 اتحادیه ۲۲

اوکازاکی	۲۵۴، ۲۰۹
اولتاریوس	۱۱۴، ۳۲، ۳۱
اونگلی، اچ. اچ.	۱۲۶
اوهلن	۳۲۵
ایستویک	۶۴، ۱۰۱، ۱۰۶، ۲۵۱
	۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲
ب	
بارباسو	۲۵
بارینگ	۲۱۰، ۲۱۹
باست	۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲
بارنهام	۲۱۹
بدایع نگار	۲۵۷
بختیاری، سردار اسعد	۱۰۳
براتیشف	۴۵
بریتلبنک	۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳
برنس	۲۳۷
برنیه	۷۳، ۷۴
بنجامین	۱۱۶، ۱۴۶، ۱۹۲، ۳۰۱
بونهم	۲۸۴، ۳۲۲
بهمن میرزا	۱۳۷، ۳۱۳
بیان الملک	۲۷۶
بیکر	۲۹
بی لیوتی	۳۳۴
پ	
پاسکالیدی (برادران)	۱۱۸، ۱۲۱

پرسی سایکس ۸۸

پریس	۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲
	۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۵
	۲۴۶، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۱۶
پطروشفسکی	۱۱۴، ۲۱۵
پلی، ال	۲۲۴
پلی، لوئیس	۷۹
پوتینجر	۴۸
پیرسون	۴۲
پیکو، اچ	۲۸۸

ت

تالیوت	۲۱۴
تاسون	۱۱۷، ۲۲۱، ۲۹۱، ۳۰۳
تفضلی، ابوالقاسم	۲۷۸
تمپل	۱۷۸

ج

جانسون	۲۴۸، ۳۰۲
جلال الدوله	۱۵۸
جونز	۲۰۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۹۲
	۳۰۲، ۳۱۷

چ

چرچیل	۶۱، ۶۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۳
	۱۲۷، ۱۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵
چیک	۱۸۴

ح

حاج محمدحسین	۳۳۲
حاج ملک‌التجار	۲۹۰
حاجی عبدالکریم	۲۹۳
حاجی نورالدین	۲۹۳
حاجی مهدی کوزه کنانی	۲۹۳
حکیم، میرزا رضاخان	۱۵۸، ۱۵۹

خ

خودزکو	۲۳۸، ۲۴۱، ۳۱۲
--------	---------------

د

دوآرته	۲۵
دورانند	۸۲
دورس	۱۴۴، ۱۵۳
دوکارت	۱۸۳
دیکسون	۸۵، ۱۰۳، ۱۲۵، ۲۱۲
	۲۲۲

ر

راینو	۶۳، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۲۱۶
	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۹۵
راتیسلاو، دیلو	۸۷، ۱۸۱
راس	۱۶۵، ۲۱۴، ۲۸۴، ۲۹۵
رالی (برادران)	۱۱۸، ۱۲۴
راولینسون	۲۴۰، ۲۵۷، ۲۷۱
ریکار دو	۳۲۵

رئیس‌نیا ۸۸

ز

زیگلر	۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۷۳
	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

س

سام‌الدوله	۸۰
سانسون	۳۶، ۷۴
سایکس	۱۰۲، ۱۵۰، ۲۲۱، ۲۲۷
	۲۸۴، ۲۹۴، ۳۱۷
سپهسالار، حسین خان	۷۱، ۳۱۹
سپهسالار، میرزا حسن خان	۳۶
سلبی، دیلیو. ب	۲۷۹
سلطان‌زاده	۸۸
سلیمان خان	۷۰
سنت جان	۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۶۹
سهام‌الدوله	۱۵۹
سیاح، حاج	۱۲، ۷۹، ۲۸۰، ۳۳۷
سیف‌الملک، آقاوجیه	۲۷۴

ش

شاردن	۳۰، ۳۳، ۳۷، ۱۱۵، ۱۲۸
شاه اسماعیل	۲۵، ۲۶
شاه سلیمان	۳۸
شاه طهماسب	۲۶، ۲۷، ۲۸
شاه‌عباس	۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۸

مارکوپولو ۱۱۳
مالتوس ۳۲۵
محمدشاه ۳۱۵، ۳۱۳، ۱۳۷، ۷۱
مراغه‌ای، زین‌العابدین ۸۹
مرشد‌قلی‌خان ۳۶
مشیرالدوله ۳۲۰، ۲۷۶، ۲۷۵
مشیرالملک ۸۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۷۷،
۲۸۰
مصدق ۳۱۲
مظفرالدین شاه ۲۷۷
معتمدالدوله ۲۷۹، ۲۸۰
معدل‌الملک، حاج میرزا محمد ۲۸۰
مک کولاچ، جی. آر ۹۰
مک‌گره کور ۲۵۹
مک‌لین ۱۴۱، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۹،
۲۲۸، ۲۴۷، ۲۹۲، ۳۰۰
مکنزی ۱۲۵، ۸۱، ۷۶، ۵۴
ملک‌زاده ۷۱
ملکم، جان ۷۰، ۱۶۸
ملکم‌خان، میرزا ۳۳۲
ملیجک ۱۳، ۱۴
مددوف ۱۵۳
موریه، جیمز ۲۴۷
مونی ۲۴۹
مونزی ۳۹
مید ۳۰۳، ۳۰۲، ۵۵
مین‌چین ۱۸۲

کوورته ۲۹
کی‌نیر ۱۰۵، ۲۸۶
کیهان، مسعود ۲۲۴
ک
گاستیگر ۱۰۳، ۱۷۹، ۱۹۲، ۳۱۶
گلداسمید ۲۵۷، ۲۵۹
گلیدونیکومن ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰،
۱۹۸، ۲۹۲
گنجی‌اف ۱۴۷
گوینو ۳۰۷
گودل ۲۸۳
گیونز ۸۱
گیل‌بار، جی ۳۳۷
ل
لافونت ۱۱۹
لانگورث ۳۳۴
لاوت ۱۹۷، ۱۲۱، ۳۰۰
لطفعلی‌خان زند ۳۱۳
لمبتون ۳۹، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۲۹۳
لورینی ۲۷۱
لوکاس، جی ۲۱۷
لوملی ۲۱۰
م
مارکس ۲۸۲

فرایر ۳۸
فرمانفرما ۲۷۹
فریدالملک ۶۰
فریزر ۱۵۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸،
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۱۵
فریه، آر. دبلیو ۱۶۸
فریدمن ۳۲۵
فسایی ۲۴۷
فلور، ویلهلم ۲۸۰، ۲۹۳
فیروز میرزا ۱۲، ۵۹
فیلد ۲۶۸
فوریه ۸۰
فونک ۲۰۰
ق
قوام‌الملک ۲۷۷
ق
کدوری، الی (پروفسور) ۱۹
کرزن (لرد) ۶۱، ۸۰، ۱۵۵، ۱۹۱،
۲۵۶، ۲۶۶، ۳۲۰
کریمخان زند ۴۷، ۵۷، ۱۶۸
کلاتر، حاج ابراهیم ۳۶، ۷۰، ۷۱
کمبال ۱۸۸، ۲۲۷، ۲۸۵
کننیون ۱۸۲
کوی چین شاه ۴۱
کوزوتسوا ۳۰۱

شاه عباس دوم ۳۸
شرلی، رابرت ۱۱۴
شعاع‌الدوله ۵۲
شیل ۱۱۱
شیندلر، هوتم (ژنرال) ۶۰
ط
طاهری، الف ۲۵۷
طباطبایی ۲۷۵
طومانیانس ۲۸۸
ظ
ظل‌السلطان ۷۵، ۸۰، ۸۴، ۱۵۸، ۱۵۹
ع
عباس میرزا ۸۱، ۸۲
عبدالله اف ۱۴۶، ۱۴۷
عبدالله یف ۱۷۸
عزت‌الدوله ۲۷۷
ف
فاستر، دبلیو ۱۶۸
فال‌اسیری، سید علی‌اکبر ۱۵۷
فتحعلی‌شاه ۱۱، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۱۳۷،
۱۶۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۱۳،
۳۱۵
فراهانی، قائم مقام ۳۶، ۷۱

فهرست مکان‌ها

اردکان ۱۵۹، ۸۳
 ارس (رود) ۱۶۹
 اروپا ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۷
 استانبول ۱۷۹
 استرآباد ۶۸، ۶۲، ۹۷، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۳۷، ۲۶۳، ۲۹۵، ۳۰۰
 اشرف ← بهشهر
 اصفهان ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۵

آ

آباده ۸۳، ۸۲
 آذربایجان ۲۱، ۳۷، ۳۹، ۴۸، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۸
 آستارا ۲۳۸
 آسیا ۳۱
 آلمان ۳۳۲، ۳۳۴
 آمل ۲۳۷، ۲۳۸
 آنتولی (ترکیه) ۱۸۵
 الف
 ابهر ۲۶۲
 اراک ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۴۶، ۲۹۹، ۳۰۰
 اردبیل ۸۱، ۲۵۱

ب

بلسون ۳۰۰، ۳۰۳
 هابرتورن ۱۶۸
 هانوی ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶
 هاورث ۱۸۳، ۱۸۹
 هایاک ۳۲۵
 هریرت ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۴۳، ۵۹، ۷۳، ۸۰، ۱۹۳، ۲۲۰
 هرسلت ۳۲۲
 هولمز ← هلمز ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۸۷، ۳۱۴
 هنوی ۱۱۶
 هیل ۲۰۰
 یانگ ۳۳۴
 یت ۱۰۰، ۱۰۱

ن

ناپلئون ۱۶۹
 ناپیر ۱۵۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۹۲
 نادرشاه ۱۵، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۷، ۱۱۶، ۱۶۸، ۲۸۱
 نادرقلی ← نادرشاه
 ناصرالدین شاه ۱۲، ۱۳، ۷۱، ۷۵۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۳۲
 ناهید ۸۸
 نظام‌السلطنه ۲۵۸
 نظام‌الملک ۷۲
 نصیرالدوله ۲۷۳
 نصیرالملک ۲۷۷
 و
 واردراپ ۳۱۵
 وایت ۱۰۴، ۱۸۲
 وود ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۹۹
 ویرینگ ۷۵
 ویگام ۱۹۹

اصطهبانات ۸۳	بحر خزر ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۸۷، ۲۱۱
افریقای جنوبی ۲۲۷	۲۱۵، ۲۹۲، ۳۳۲
افغانستان ۱۷۸، ۵۸	بخارا ۴۶
اقلید ۸۳	برازجان ۲۵۹
البرز (رشته کوه) ۶۴، ۶۲	بروجن ۲۶۱
امریتسار ۱۶۹	بریتانیا ← انگلیس
امریکا ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۷	بغداد ۳۹، ۴۴، ۱۶۸، ۱۸۹، ۳۰۵
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۰، ۱۹۳، ۳۰۱	بلوچستان ۵۲، ۱۰۰
انگلستان ← انگلیس	بم ۴۸
انگلیس ۱۶، ۴۶، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۷۰	بمبئی ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۳
۷۶، ۷۹، ۸۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۳	بمپور ۱۲، ۵۹
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۶۰	بند سلطان ۳۹
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۵	بندر انزلی ۲۳۸
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۷۹، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۴۵	بندر عباس ۳۳، ۳۸، ۴۲، ۱۴۰، ۱۸۴
۲۵۱، ۲۵۶، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۱۲، ۳۱۴	۱۸۹، ۲۱۷
۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳	بوانات ۸۳
۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵	بوشهر ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۵
ایتالیا ۱۱۶	۲۲۳، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۹۲
ایروان ۸۸	بونی یات ۸۱
اینگدان ۱۴۲، ۲۹۹	بهشهر ۲۵۳
	ب
	پاریس ۳۱۷
	ب
	بابل ۲۳۴، ۲۳۵
	بابلسر ۲۵۲
	بار فروش ← بابل
	باطوم ۸۹
	باکو ۳۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۳۴، ۳۳۵
	ت
	تبریز ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۵، ۸۷، ۱۲۰
	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۳

۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	ج
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۱	چنار ۱۴۳، ۲۹۹
۲۱۳، ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۸۴	چناران ۲۶۳
۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴	چین ۱۶، ۱۶۶، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷
۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳	۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
تخت سلیمان (جلگه) ۶۰	ح
تراپوزان ۱۲۰	حلب ۲۸
تربت حیدریه ۲۶۲، ۲۶۹	حلبی آباد ۱۴
ترشیز ۱۷۸	خ
ترکستان ۸۸	خاورمیانه ۲۱۵، ۲۹۹، ۳۰۵
ترکیه ۷۳، ۸۸، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۶۴	خراسان ۴۸، ۷۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۰۷	۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۴
۳۲۲، ۳۲۳	۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷
ترکمانچای ۳۲۰	۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۶۱، ۲۶۲
تفت ۲۶۰	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۴
تقلیس ۸۸	۳۰۲
تهران ۶۲، ۸۳، ۱۷۳، ۲۳۳، ۲۴۰	خرم دره ۲۶۲
۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸	خزر (سواحل) ← بحر خزر
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶	خلیج فارس ۱۹۰، ۳۳۳
۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۲	خوزستان ۶۰، ۶۱، ۱۴۰
ج	خیوه ۴۶
جاسک ۲۹	د
جاوه ۲۲۳	دارالفنون ۲۷۸
جندی شاپور ۶۰	داغستان ۵۷
جویین ۲۶۲	